

بسمه تعالی. حضرت آیت الله: نوشته ای که در پیش روی دارید اشاره ای است به علل و عوامل و ریشه های مسائلی که عدم توجه به آنها و نصایح مکرر حضرت امام موجب واقعه تلخ قائم مقام رهبری گردید. گرچه نگارش این نامه برای کسی که عمری به جنابعالی عشق ورزیده است بسیار سخت و باورنکردنی است ولی فقط برای ادای دین خود به امام - که مظلوم است - و همچنین برای خدمت به مردم که مشتاقانه طالب حقیقتند، به چنین نوشته ای دست زده ام. از آنجا که در ارسال این نوشته شتاب داشتم از فصل بندی و تنظیم و تبویب مطالب چشم پوشیدم. به همین جهت مطالب این نامه دسته بندی نشده است و در خیلی موارد تکراری است (که البته تکرار آنها را لازم می دانستم) در این نوشته مواد خام این قضیه تلخ است و تحلیل در آن کمتر به چشم می خورد. امیدوارم نویسندگان و تحلیلگران در جای خود به آن بپردازند. ملاک نوشته من رضایت حق است و روشن شدن حقیقت و قدر مسلم این است که پس از این نوشته حرف و حدیثها و تهمت ها از طرف همان طیفی که در این نامه از آن سخن رفته است آسوده ام نگذارند ولی چه باک، هر چه در باره من بگویند پذیرایم ولی ناسزا مطالب این نامه را تغییر نخواهد داد. از آنجا که در متن وقایع انقلاب خصوصاً در جزء جزء ماجرای حضرتعالی و برخورد گرم و صمیمانه حضرت امام با شما و تلاش معظم له برای نجاتتان از چنگال توطئه گران و نفوذیها بودم فکر کردم اگر حقایق را بازگو نکنم به اسلام و انقلاب و امام و مردم خیانت کرده ام. چه بسا نسل معاصر و آیندگان براساس ناآگاهی تصور کنند که جنابعالی را یک شبه و بدون مقدمه کنار گذاشته اند در حالیکه به هیچ وجه این گونه نبوده است. ذکر این نکته در بیان تلخی حادثه کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه ای از آقای منتظری غافل نیستم ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می کرد که ایشان کنار بروند. نامه من به شما تا اندازه ای حقیقت را روشن می کند و گمان می کنم کسی به مطالعه گوشه هایی از دهها نامه و سند به نتیجه ای غیر از آنچه من رسیده ام برسد. سؤالی که ممکن است مطرح گردد این است که چرا نظام از اول چنین برخوردی ننمود و با علم به یک سلسله ضعفها و اشکالات مؤید شخصیت و موقعیت شما گردید؟ باید در جواب گفت که امام بخاطر علاقه شدیدی که به جنابعالی داشتند همواره در صدد اصلاح و ارشاد و حفظ و نگهداری و رهایی شما از چنگال ضدانقلاب بوده اند که شاید از مسیر ابهام آمیز خود برگردید و ثانیاً "اخیراً" حضرت امام به مسائلی برخورد کردند که دیگر درنگ را جایز ندانستند. در خاتمه من تأکید می کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرالها را پذیرفته اید بلکه غرضم این است که ثابت شود جریان توطئه گر طیف مهدی هاشمی با القانات خود، شما را وادار به مواضعی کرده اند که بعضی از گفته های شما چیزی جز خواست دشمنان قسم خورده انقلاب و اسلام نبود. تذکر این نکته بجاست که نامه های شما به حضرت امام حاوی مسائل بسیار مفیدی هم هست که از روی درد و رنج و دفاع از انقلاب و اسلام نگاشته شده است این بُعد قضیه هرگز نادیده گرفته نشده و نمی شود، ولی این نوشته بر آن نیست که خدمات حضرتتان را ترسیم کند که خدمات شما خود کتاب مفصلی خواهد شد و هیچ کس زحمات و فداکاریهای تان را فراموش نمی کند و رهبر انقلاب و همه دوستداران انقلاب از این موضوع در شگفتند که چرا شما یک مرتبه از آن مواضع به این موضع گیریها رسیدید. این نوشته بر آن است تا نشان دهد برای عدم تحقق آنچه که شد چه زحماتی کشیده شده است و ریشه آنچه نمی بایست می شد چیست. ارادتمند قدیمی: احمد خمینی "بسم الله الرحمن الرحیم" حضرت آیت الله آقای منتظری دامت افاضاته با عرض سلام و دعا برای سلامتی جنابعالی. مدت مدیدی بود تصمیم داشتم مسائلی را خدمتتان عرض کنم نه وقتی اجازه می داد و نه حال و ذهنیت جنابعالی را مساعد برای تحلیل واقعیات می دانستم. ولی واقعیات تلخ تر از زهری که اتفاق افتاد، زمینه را فراهم ساخت و من نیز احساس تکلیف بیشتر می کنم و با اجازه شما بدون مقدمه و تعارفات معموله به سراغ اصل مطلب می روم که مقصر در این واقعه کیست؟ شما راجع به هر کسی که بگویید با شما میانه ای نداشته است، در باره من چنین چیزی نمی توانید بگویید چرا که از وقتی که خودم را شناختم، مرید و مروج شما بودم، اگر شما همیشه امام را ترویج می کردید من هم همیشه بعد از امام شما را ترویج می نمودم اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم پرفایده بود، ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما مؤثر بود. در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدای در آن است عنوان نمودم. حضرت آیت الله باور نمی کردم روزی بیاید که ناچار باشم نامه ای تلخ برایتان بنویسم ولی از آنجایی که هنوز مانند سال ۵۸ بر عقیده خود پابرجایم که امام مظلوم است، لازم دیدم با چند جمله ای در مورد شما و مواضع شما، جنابعالی را خسته کنم. امروز که این نامه را برای شما می نویسم قلبم آرام و مطمئن است که وظیفه دوستی و ارادت و صداقت را تا آنجا که در توان داشته ام انجام داده ام. و از آنجا که هر روز احتمال می دادم بواسطه برخوردها و مواضع شما این حادثه اتفاق بیافتد صریحاً و بدفعات به آقای هادی هاشمی داماد حضرتعالی گفتم که اگر قضایا به همین شکل ادامه پیدا کند علی الظاهر امام تحمل نخواهند کرد و مصلحت نظام را بر همه چیز و همه کس مقدم می دارند. و همین پیغام را به شما دادم ولی هیچ گونه فایده ای نکرد. و من مطمئنم که آقای هادی هاشمی به این نتیجه رسیده بود که امام و نظام چاره ای ندارند جز این که دنبال آقای منتظری بدون و چرا آقای منتظری آنچه را که مایل است نگوید؟ پس باید بگویند و امام هم باید قبول کند، که این

حرف را از لابلای چند ساعت بحث با او درآوردم. من برای این که حادثه پیش نیاید بارها فقط و فقط برای دیدن آقا هادی به قم آمدم و با او در تمام زمینه ها بخصوص این قضیه تلخ صبحت کردم و بازگشتم و به او گفتم که این کار من صرفاً برای دوستی و علاقه به آقا است یک مرتبه فکر نکنید از موضع ضعف است. او می گفت می دانم ولی من می فهمیدم که این گونه فکر نمی کرد و معتقد بود ما از روی احتیاج این گونه برخورد می کنیم چرا که حضرتعالی را نمی شود کنار گذاشت پس چرا او و طیف آقا مهدی از دهان حضرتعالی مسائشان را حل نکنند؟ حضرت آیت الله: من به آقای هادی هاشمی در یکی از ملاقاتهای چند ساعته ام گفتم که آقای منتظری مانند ظرف شیشه ای می ماند و امام ظرف فلزیند، اگر به هم بخورند ایشان خرد می شود. به ایشان بگوئید امام نشان داده است که در مقابل مصلحت نظام و اسلام از هیچ چیزی نمی گذرند. ولی متأسفانه بعداً که از ایشان پرسیدم که به آقای منتظری گفتی؟ گفت نه مطلب تند بود. به آقا هادی گفتم به آقای منتظری بگوئید این حرف درستی نیست که "یا تمام حرفهای مرا باید رادیوتلوویزیون بگذارد و یا من فریاد می کشم که سانسور است." گفتم حرفهای ایشان به ضرر خودشان است، در آینده صحبتهای ایشان را کنار صحبتهای امام می گذارند و به عنوان مخالف امام نمی گذارند ایشان پا بگیرد. حضرت آیت الله منتظری: قبل از انقلاب همه غیر از امام از منافقین دفاع می کردیم (دفاع از بازرگان و باند ایشان که مسأله ای نبود) نامه شما و آقای طالقانی و آقای مطهری در دفاع از منافقین به حضرت امام و پشتیبانی تمامی دست اندکاران مبارزه از آنان چیزی نیست که مخفی باشد. در سفری که قصد داشتم نجف خدمت امام برسم با یکی از دوستان ملاقات کردم. ایشان به من گفت به امام بگوئید تأیید از مجاهدین را هر چه سریعتر انجام دهند که دیر می شود و عقب می مانیم، خدمت امام مطلب را عرض کردم، امام فرمودند: "آقایان منتظری و طالقانی و مطهری هم مرا تشویق به دفاع از آنان کردند ولی شماها متوجه نیستید. اینها شماها را بازی داده اند آنها به اسلام ما معتقد نیستند، دوستان خارج کشور هم در این مورد به من فشار آورده اند ولی آنها هم کلاه سرشان رفته است." بعد از انقلاب من مانند امروز شما، فکر می کردم که می شود منافقین و لیبرالها و سایر گروههایی که در مبارزه دخالت داشتند را جذب نمود به آنها نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه ای می گفتم اگر شما به مسئله ای رسیدید من به آن عمل می کنم ولی معتقدم که این گروه ها را می شود جذب کرد. دیری نپائید که دیدم این گروهها سرم کلاه گذاشته اند. شبی تا صبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که من غیر از آقایان بهشتی و هاشمی و خامنه ای و افرادی که در این ردیف می باشند هستم، آنها خود با بقیه فرق می کنند ولی من فرقم با بقیه این است که تنها فرزند امام هستم و تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم، تصمیم گرفتم این مسئله را بنویسم و هیچ کاری که برخلاف میل رهبری و دوستان مورد اعتماد رهبری است انجام ندهم و این مطلب را نوشتم و روزنامه ها هم منعکس کردند. همیشه از خداوند خواسته ام تا در موضعی که باید باشم قرارم دهد و هیچ گاه ادعایی بیش از آنچه هستم نداشته باشم. از قبیل من، هزاران طلبه در حوزه ها مشغول درس و بحثند که تنها فرقیشان با من در این است که فرزند امام نیستند. اکنون تمامی دوستان مخلص شما از جنابعالی می خواهند تا از مواضعتان که نتیجه القائات شیطانی بوده است عدول نمائید. مسلم است که این کار شهادت می خواهد. ولی خیر شما هم در این است که به اشتباهات خود اعتراف کنید که اعترافات به اشتباه خیلی بهتر از اصرار به گناه است. به آقا هادی گفتم که امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیرامام هستند، آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند با بودن امام حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما، از طرفی دیگر، روشن است که اگر مرجعشان بعد از امام فوت کند طرز تفکرشان بگونه ایست که جذب افرادی غیر از شما می شوند و اگر قبل از امام مرجعشان فوت کند به عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد آن دسته هم که مقلد امام بشوند مسلماً مقلد شما نمی شوند. اما مقلدین امام بر سه گونه اند: یا با شما دشمنند یا با شما دوستند و یا بی طرفند. آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمنند می دانید تعدادشان کم نیست، مسئله شهید جاوید، مسئله فدک، مسئله مهدی هاشمی و از این قبیل مسایل که مورد آنها حساسیت است کم نیست، و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم آقای شیخ نعمت الله نجف آبادی (مؤلف کتاب شهید جاوید) در حسینیه جنابعالی مباحثه نکند و متأسفانه شما زیربار نمی رفتید حتی روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند چرا که معظم له را شخصی می دانند دارای ولایت محکم ولی با شما مخالف هستند چرا که - به غلط - شما را فردی می دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را در نظر آورید- اصفهانی که شهر شماس - ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمنند. حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است - که مسلماً بهتر از اصفهان نیست - بماند. این افراد بعد از امام که با شما دوست نمی شوند، بلکه حرارت پیدا می کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد آن وقت است که می گویند امام با لیبرالها بد بود آقای منتظری خوب، امام با منافقین بد بود آقای منتظری خوب امام بچه های اطلاعات را که جانیشان را کف دستشان گذاشته اند سربازان امام زمان (علیه السلام) می دانست، آقای منتظری آنها را از ساواکیهای شاه بدتر می دانست و مدرکشان نوشته های جنابعالی خواهد بود، چرا که امروز اطرافیان شما خواسته اند تا شما ژست آزادی خواهی بگیرید. اما آنانی که مقلد امام هستند و بی طرفند ممکن است بعد از امام

بعضی از آنان از شما تقلید کنند ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند علی الظاهر بیشتر آنها از شما تقلید نمی کنند. از آن گذشته، این عده اهل این که خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آن جا که شما زمینه ی امام را ندارید و دشمن زیاد دارید به محض احساس خطر از شما می بُرند و روی این دسته هم نمی توانید سرمایه گذاری کنید چرا که شما اهل مبارزه اید و افرادی را می خواهید که اهل به آب و آتش زدن خود باشند و این افراد بیشتر جذب روحانیونی می شوند که به آنان القاء کرده اند که با مقداری پول باغ بهشت را نمی توان خرید، جذب آنهایی می شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را، جذب روحانیونی می شوند که در نجف و قم بر سر امام آن آورده اند که شرم از بازگو کردن آن دارم، جذب کسانی می شوند که با کمال پرویی و بی تقوایی شما را وهابی می دانند. اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شمایند، بعد از امام یا از شما تقلید می کنند و یا از غیر شما. و این از آنجا نشأت می گیرد که در زمان امام دوستیشان با شما یا به خاطر خدمت های ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است. دوستداران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه های مخلص انقلابند و سختیها و مرارتها کشیده اند نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند، یعنی شما را "بخاطر امام" دوست دارند. مقصودم این است که اگر روزی امام بفمایند به شما کاری نداشته باشند این افراد دور شما نخواهند آمد، امام را رهبر انقلاب می دانند، با انقلاب او بزرگ شده اند و ارزشهای متعالی را در او خلاصه می بینند و شما را هم به خاطر این که در خط امام می باشید و امام را ترویج کرده اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده اید دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می کردید آنها شما را هم قبول داشتند چرا که شما را بعد از امام مجتهدی می دانند که می شود در کنارتان با آمریکا و شوروی جنگید ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید و حتی اگر امام روزی به شما اخم کنند آنها نیز بی درنگ بشما اخم می کنند و حاضر نیستند شما را تحمل کنند. اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی کنند، خود قضاوت بفمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می دهند آیا با این دسته می توانید به مبارزات خود ادامه دهید یا خواه ناخواه جذب آنها می شوید و آنها هر گونه که مایل باشند شما را هدایت می کنند؟ متأسفانه شما امروز این گونه گشته اید یعنی نه مقلدین سایر حضرات آیات، مراجع بزرگوار را دارید نه دوستان امام را، که بدون امام شده اید، مانده اید تنها به تعدادی افراد ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته اید. از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم معتقدم خداوند شما را هدایت و حفظ می کند و از امام انشاء الله فاصله نمی گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که انشاءالله این گونه بشود. البته این در صورتی است که یکی دو سال دست به هیچ کار غیر معقولی نزنید و کاملاً در خط امام باشید و از لیبرالها و منافقین فاصله بگیرید و از آخوندهای مرتجعی که تا دیروز وهابیتان می دانستند و احتمالاً امروز از غلام امیرالمؤمنین و نیز از افرادی که تا دیروز سبک سرتان می خواندند ولی امروز مبارزی خستگی ناپذیر، جداً جدا شوید: من فعلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرالهای بی دین و مرفهین بی درد نمی دانم، من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می دانم که در نجف امام را متهم به تارک الصلوه بودن کردند و پانزده سال خون به دل امام کردند. حواستان جمع باشد. بگذارید به مطلب دیگری بپردازم و در زمینه مسائل "مهدی هاشمی" و گرفتاریهایی که مربوط به ایشان می شود مطلبی بگویم. قبل از بحث در مورد نامه های جنابعالی به امام و بررسی نامه ها و نوارها و مصاحبات آقای مهدی هاشمی، نظر شما را به قمستی از پیام امام خطاب به مجلس خبرگان که تیرماه سال ۶۲ صادر گردید جلب می کنم. این پیام بیش از سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی است، گویی فقط برای شما نوشته اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است شما هستید. توجه بفمایید: سند شماره ۱: "باید بدانید که تبه کاران و جنایت پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره های صدرصد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل تصمیم گیری خصوصاً امور مهمه و باید بدانید و می دانید که انسان از اشتباه و خطا مأموم نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا، از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا و نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید." گویی امام ۵ سال بعد را می خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از ۵ سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟ اما پرداختن به اعترافات مهدی هاشمی و نامه های جنابعالی به امام که بیش از دو سال است دل امام را خون کرده است و امام بنا به مصلحت اسلام و نظام با خاری در چشم و استخوانی در گلو صبر کرده است را به امید خدا شروع می کنم. قدر مسلم این است که شما در جریان حساسیت مردم و مسئولین روی قضیه مهدی هاشمی بودید و با وجود قرار گرفتن در مظان تهمت و علیرغم هشدارها و تذکرات دوستانه همه ما بخصوص حضرت امام مسئله او را جدی نمی دانستید و متأثر از القانات مهدی هاشمی و آقا هادی هاشمی عمل می کردید. مهدی هاشمی در صفحه ۲۰ جلد اول پروند خود آورده است: سند شماره ۲: "ه: از یکسال قبل از بازداشتم رفت و آمد مسئولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعد از انقلاب خدمت آقا صحبتهایی را مطرح می ساختند. از قبیل رابطه با ساواک، جمع کردن

نیروهای تندرو، داشتن اسلحه و مهمات، جریان آقای شمس آبادی و... این روند چندین ماه به طول انجامید و حضرت آیت الله منتظری همچنان در مقابل صحبت‌های آنان مقاومت می کردند من از اخبار رفت و آمدها توسط اخوی که در جلسات آنان حضور داشت مطلع می شدم و سعی نمودم با نوشتن گزارشات خدمت آقا تحلیلهای غلط انحرافی را در جهت جلب نظر ایشان به خودم و انتقاد از مسئولین کشوری و این که منشأ این بدگوییها حسد آنان و ناراحتی ایشان از من است را القاء کنم تا بلکه نظر حمایت معظم له از خود را تقویت کرده باشم اخوی نیز سهم مؤثری داشت و او نیز همین تحلیلهای را حضوراً با آقا مطرح می ساخت." این مسئله نشان می دهد که امام از یک سال قبل از دستگیری مهدی هاشمی تلاش می فرمودند که شما را از این چاهی که برایتان کنده بودند نجات دهند ولی متأسفانه شما به دفاع از مهدی هاشمی آن قدر اصرار ورزیدید که حضرت امام برای شما نامه ای بسیار خوب و محترمانه و در عین حال هشدار دهنده از خطری که از ناحیه مهدی هاشمی شما را تهدید می کرد نوشتند که متن دستخط مبارک حضرت امام ضمیمه است. سند شماره ۳: بسم الله الرحمن الرحيم حضرت حجت الاسلام و المسلمین فقیه عالیقدر آقای منتظری دامت ایام برکاته پس از اهداء سالم و تحیت، علاقه اینجناب به جنابعالی بر خود شما روشن تر از دیگران است به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنجهای فراموش نشدنی جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و جاهت و وارستگی کم نظیر آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلند پایه ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد حفظ این حیثیت به جهت عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع در معرض خطر است خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه ای باشند. این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی خواهم بگویم که ایشان حقیقت مرتکب چیزهایی شدند بلکه می خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشره یا تسبیحاً و امثال آن می باشند و چنین شخصی ولو مبری باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب و مؤکد است. آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمان های به اصطلاح آزادی بخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و ایشان صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمانها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر قطعی است و آنچه از شما می خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی گناهان است سم قاتل است. باید تمام فعالیتها که به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادی بخش است قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته اند محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حُسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته ها و نوشته ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می دهید و در مجمع عمومی صحبت می کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است نخورد آزادی بی رویه چند صد نفر منافق به دستور هیئتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد آمار انفجارها و ترورها و دزدیها را بالا برده است - ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان. من تأکید می کنم که شما دامن خود را از ارتباط به سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است و الا هیچ عکس العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواستارم. ۱۲ مهرماه ۶۵ روح الله الموسوی الخمينی مهدی هاشمی در بازجویی (صفحه ۳۳) نوشته است: سند شماره ۷: "روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم آقا مرا احضار فرمودند و گفتند حضرت امام نامه ای برای من نوشته اند و قسمتی از آن را که در باره من بود خواندند بعد اضافه کردند که من هم یک نامه برای امام نوشتم و آن قسمتی که در باره من بود را برایم خواندند بعداً گفتند: "امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته اند من هم نامه ای نوشتم که خواب را از چشم امام بگیرد." حضرت آقای منتظری، نامه امام را آوردم تا همه توجه کنند که کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ نامه ای به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدران و دلسوزانه چرا خواب را از شما گرفته است این مطلب را شما شفاهاً هم به من گفتید که من هم نامه ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم. می دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرمودند رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است. حال قسمتهایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می آورم و در باره اش چند کلمه ای می نویسم. البته نامه ۹ صفحه ای شما که در تاریخ ۱۷/۷/۶۵ نوشتید موجب تعجب شد. یکی از این جهت که چرا در برابر امام مسلمین که استاد شما هم بوده اند اینقدر نپخته و

گستاخانه حرف زده اید، و دیگر از سادگی شما. که بعداً معلوم خواهد شد. در این نامه که ۵ روز بعد از نامه حضرت امام نوشته اید در دفاع از نوع برخورد تند خود با مسئولین آورده اید: سند شماره ۵: "می گویند اگر این صحبتها نبود (یعنی صحبت‌های علیه مسئولین) معلوم نبود چه می شد. وعکس العمل مردم در برابر کجیهای و بی عدالتیها که می بینند چه بود." راستی حضرت آیت الله چه کسانی به شما می گفتند اگر این صحبتها نبود مردم ممکن بود علیه بی عدالتیها قیام می کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش افراد دیگری بودند؟ مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می نویسد: سند شماره ۶: "خلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم انتقام بی مهربی ها و کم لطفیهایی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. در این رهگذر از توطئه گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی، ایجاد بدبینی دریغ نمی ورزیدم." حال متوجه شدید که چه کسی به شما می گفت اگر فحش به مسئولین ندهید مردم از بی عدالتیها که می بینند علیه نظام قیام می کنند؟ سند شماره ۷: در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آمده است: "افراد نهضتها می آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضت های اسلامی را جرم می دانند" مهدی هاشمی در صفحه ۱۷ پرونده خود می نویسد: سند شماره ۸: "از زمانی که واحد نهضت ها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم حضرت آیت الله العظمی منتظری براساس همان شرح صدری که دارند برای تقویت روحی اینجانب نمایندگی در نهضت ها را به من محول کردند و همین امر موجب شد که من روابطم با ایشان و بیت معظم له بیشتر گردد." متوجه شدید که امام با نهضتهایی که آقا مهدی در رأسش باشد مخالف است و دستور می دهند واحد نهضتها منحل شود تا بصورتی دیگر تشکیل گردد ولی حضرتعالی دوباره بدون توجه به این مسئله ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضتها کردید، یعنی ارتقاء درجه یافت. سند شماره ۹ می گوید: "یکی از دیپلماتهای خارجی گفت: شما اگر بخواهید در صحنه داخلی باز مطرح شوید باید نخست در صحنه بین المللی مطرح گردید. و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره واحد نهضتها در سطح منطقه حاضریم در اختیارتان بگذاریم تا کار را شروع کنید." راستی آیا امام نهضتهای آزادی بخش را جرم می دانستند؟ آیا امام با نهضتهای آزادی بخش مخالف بودند. آیا ایشان در اعلامیه های خود از نهضتها دفاع نمی کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته های مقاومت حزب الله در تمام جهان مربوط به امام نبود؟ آری، امام با نهضتهایی که سر در آخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام با نهضتهایی که پولش را دیپلمات و سیاستش را بیگانه ای دیگر تعیین کند مخالف بود و چه می توانستند کرد جز این که مخالفت کنند. در همین نامه در رابطه با مواد منفجره در عربستان آورده اید: سند شماره ۱۰: "اینک آنان که در سپاه این کار غلط را کرده اند و در وقت حج آبرویمان را بردند غیر قابل تعقیبند ولی آقای حسنی و سیدمهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند." اولاً معروف است که این کار را هم سید مهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده اند. ثانیاً، آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آنچه در مکه شد وجود دارد البته اینگونه کارها گاهی بدون گیر و اشکال انجام می گیرد و گاهی لو می رود. این به معنای موافقت من با این گونه کارها نیست ولی به طور کلی معمول این گونه کارها همین است. در ضمن مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضتها تعقیب و محاکمه شد؟ چه کسی به شما گفت که مهدی هاشمی به خاطر نهضت ها دستگیر شد و یا محاکمه گردید؟ آیا مهدی هاشمی بخاطر قتل وساواکی بودن و از این قبیل اتهامات محاکمه نگردید؟ در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آمده است: سند شماره ۱۱: "سیدمهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند." من خواهش می کنم صفحه اول پرونده ی آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱/۱۱ (ص ۲۰ اسناد) در بازجویی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی. آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است بهمان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس آبادی و دیگران را به آنان داده بود می دهد و همه آنها دستگیر می شوند. در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: سند شماره ۱۲: "من ترس از بیان حقیقت ندارم و ان کان الحق مرا... سید مهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد هم بحث بود و به درس مکاسب من می آمد می شناختم، پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است من تمام خصوصیات او را می دانم او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی از شخص حضرتعالی (امام) هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می کند و خوب می نویسد و در عقل، تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست فقط بزافش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی باشد." اما مهدی هاشمی در نامه ای برای شما در تاریخ ۷/۵/۶۶ آورده است: عین نامه را در آخر جزء اسناد آورده ام. سند شماره ۱۳: "قبل از هر چیز از تلاشها و حمایتهای حضرتعالی در ماههای اول بازداشتم که تصور می فرمودید من فردی خالص و بی گناه هستم بی نهایت متشکر و از این که بدلائل نفسانی حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت

کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده ام بسیار متأسف و شرمنده ام و بطور کلی از این که انسان آلوده به لغزشهای فراوان و آغشته به ناخالصیها و هواپرستیهای بیشمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود عمیقاً اندوهگین و خجلت زده ام. هویت فکری و عملی من آن گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شفافتر نمایان گشته است هیچ سنخیتی با حضرتعالی و بیت شما و شعاع وجودی قائم مقام رهبری نداشته است. وضعیتی که ارتباط من با حضرتعالی را پوشانده بود چیزی جز سوءاستفاده از برکات وجودی حضرتعالی نبوده و از این که برخی اعمال و رفتار من مستقیم و غیرمستقیم حضرتعالی را دچار محذورات و اشکالاتی ساخت و از همه مهمتر قلب حضرت امام این تنها ودیعه الهی در این زمان و قلب طپنده جهان اسلام را به درد آورده بر خود نفرین می کنم." حضرت آیت الله منتظری: شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنابر این اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می کردید که هر چه کردی بگو فلانی گفته است. در صفحه ۲۳ پرونده خود سند شماره ۱۴ آورده است: "من از ایشان جدا شدم ولی در اندورن وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه ای از شر و فساد و فتنه و انحراف مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است و این شخصیت بزرگ چگونه مورد سوءاستفاده و حيله گری من و عده از دوستان قرار گرفته اند." حضرت آیت الله: آیا شما ساده اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟ در صفحه ۲۴ پرونده آمده است: سند شماره ۱۵: "خصلتهای شیطانی مانند قدرت طلبی که نتیجه غرور و عجب بود و خود محوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خود بزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود." آیا شما تمام خصوصیات او را می دانستید؟ آیا او مردی است مخلص انقلاب و اسلام؟ مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۲۴ می گوید: سند شماره ۱۶: "در اثر ضعف تعبد و تدین و فرورفتن در منجلاب خط و خط بازیها دید و نگرشم نسبت به همه ارزشهای انقلاب آمیخته به معادلات سیاسی و خطی شده بود هر پدیده و حادثه ای را از منظر خط سیاسی می نگریستم حتی مقام معظم رهبری را." حضرت آیت الله: آیا شما مهدی هاشمی را خوب می شناختید؟ آیا تا به حال فکر کرده اید در شما چه چیزی کم است که این گونه زود قضاوت می کنید؟ آیا فکر کرده اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید منتظری رضوان الله تعالی علیه (که اگر بود علی الظاهر- شما در این مهلکه نبود) دوست و رفیق بود چرا نشناخته اید؟ آیا برادر او، داماد خودتان را خوب شناخته اید؟ آیا چه چیزی موجب شده بود که تقوای او را از آقای ری شهری و محسن رضایی کمتر می دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با این که نه او را بزرگ کرده بود و نه برادرش دامادشان بود او را شناخت ولی شما که او را بزرگ کرده اید نشناختید؟ آیا شما توان قائم مقامی حضرت امام را داشتید و دارید؟ شما در همان نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید. سند شماره ۱۷: "او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب به او نسبت دهند و خط بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه ها است و متأسفانه مسئولین از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار می دهند و این خط بازیها و تصفیه حسابهای ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است." آیا اطلاعات عزیز جمهوری اسلامی هر کار خلافی در کشور اتفاق افتاده است به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً آیا انفجار حزب و نخست وزیری را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی، اشرفی اصفهانی، دستغیب، قاضی، مطهری و مدنی را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی نژاد را به ایشان نسبت داده است آیا این همه اشکالات که در دستگاههای دولتی و غیردولتی رخ داده است را به ایشان نسبت داده است؟ چه چیزی جز اعترافات و اعمالی که مهدی هاشمی مرتکب شده است را به او نسبت داده اند؟ مهدی هاشمی از صفحه اول تا دهم پرونده خود کارهایی که انجام داده است را شرح می دهد. که سرفصلهای آن از این قرار است: ۱- اقرار به ساواکی بودن. ۲- لودادن همانهایی که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس آبادی را ترور کنند. ۳- دعا به خانواده سلطنتی. ۴- دستور قتل جهان سلطان و مهدیزاده. ۵- دستور قتل مرحوم شمس آبادی. ۶- دستور قتل صفرزاده. ۷- دستور قتل مهندس بحرینیان. ۸- دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته. ۹- دستور اختفاء مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره. ۱۰- تحریک سپاه لنجان و سپاههای خمینی شهر، درچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان. ۱۱- جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضایی افغانی علیه وزارت خارجه. ۱۲- جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان. ۱۳- دستور قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش. ۱۴- انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن. ۱۵- جعل اسناد دولتی. ۱۶- نگهداری اسناد طبقه بندی شده. ۱۷- چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوانهای روحانیت بیدار علیه مسئولین نظام. و از این قبیل موارد که احتیاج به تأمل بیشتر دارد. جناب آقای منتظری: آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه می کند؟ آیا واقعاً مد شده بود هر اتفاقی بیفتد به سیدمهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جنابعالی که او را از بچگی می شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کمتر از آقایان محسن رضایی و ری شهری نمی دانستید گفته بود. الان هم او را با تقوی می دانستید؟ حال آیا آقای آقاهادی را شناخته اید آیا اطرافیان خود را که اینقدر خون به دل امام کرده اند شناخته اید؟ با این همه جرم برای آقا مهدی، آیا

اساس قضاوت اطلاعات کشور شایعه است. در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: سند شماره ۱۸: "آیا می دانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خوانده ایم نه جان مسلمان محترم است نه مال او قاضی حکم می کند مال او را بدهید خانه او را بدهید کسی گوش نمی کند مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد و افراد شورای عالی قضایی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفنهای مقامات و یا جوسازیهای غلط بر این همه خلاف شرعها بوسیله سکوت صحنه می گذارند." حال ببینیم علت این نوع قضاوتها چیست. مهدی هاشمی در صفحه ۲ جلد سوم پرونده خود در باره کارهای آقای هادی هاشمی آورده است: سند شماره ۱۹: "ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقاتهای نیروهای مسئله دار و معترض، با آقا چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی." حضرت آیت الله منتظری: آیا تصور نمی کنید افرادی که حساب شده به دیدار شما می فرستادند از منافقین و لیبرالها بوده اند که شما را به این موضع غلط بیندازند؟ آیا با اطمینانی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدین و با تقوی می دانید فکر نمی کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده اند؟ آیا افراد شورای عالی قضایی غیر از ریاست دیوانعالی کشور و دادستان کل کشور را شما انتخاب نکرده اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را که به دست شما انتخاب می شود چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کردید که با تلفنهای مقامات حکم خدا را تعطیل کنند؟ یا مال و جان مسلمانان برایشان محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی کسانیند که بخواهند حقی را ناحق کنند؟ آیا مقامات نظام اسلامی غیر از وکلا و وزراء و رؤسای سه قوه هستند؟ مقصود شما از مقامات جمهوری اسلامی که کارمند معمولی یک وزارتخانه نیست آیا شورای عالی قضایی اینقدر بی دینند که با یک تلفن یک مقام، دنیا و آخرت خود را بفروشند؟ آیا این حرفها پیش خداوند متعال جواب ندارد؟ شما در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: سند شماره ۲۰: "بالاخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم بنابر این تقاضا می کنم به من کاری ارجاع نشود ضمناً در وجوه شرعیه کمافی السابق بوکالت حضرتعالی تصرف می کنم." آیا باز بر این عقیده اید که خود تصمیم می گیرید و خود به این نتیجه رسیده اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی در شما نفوذ نداشته اند؟ آیا داعیه انفصال شما از نظام ماهها قبل از این نوشته شما در دستور کار آقا هادی و آقا مهدی نبوده است؟ که امروزه تحقق یافته است. آقای مهدی هاشمی در نامه ی به آقا هادی هاشمی نوشته است: سند شماره ۲۱: "شما متأسفانه با همان روحیه خود محوری و تنگ نظری که داشتید و همه چیز را به معیارهای ناقص خودت می سنجیدی سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سر دادی که خدا می داند چه گناه بزرگی مرتکب شده ای و امیدوارم که از گذشته توبه کرده باشی." آقا مهدی هاشمی در نامه ای به حضرتعالی راجع به مسئله انفصال شما از حکومت چنین می گوید: سند شماره ۲۲: "خدا را گواه می گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام ره آورد مجموع حرکتهایی بود که ایشان با زمینه سازی ملاقاتهای خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیلهای افراطی و القائات حساب نشده طی چندین ماه انجام داده است." مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیت الله منتظری یک برنامه حساب شده آقا هادی و آقا مهدی بوده است که ماهها قبل طراحی شده و امروز به نتیجه رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام یک مرتبه آقای منتظری را کنار گذاشتند؟ آیا باز عقیده بر این است که کسانی برای کسب قدرت ایشان را تصفیه کرده اند؟ آیا سه چهار سال صبر و تحمل امام و اتمام حجت، کافی نبود؟ آیا امام آقا هادی را نپذیرفت تا دیگر حتی کسی نگوید راجع به آقای هادی هاشمی کوتاهی شد و اگر نمی شد وضع به اینجا نمی کشید. آیا آقا هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقاتهای مکرر اتفاق افتاد نگفته است؟ آیا من ناسزاهای حزب الله را به جان خریدم و با آقا هادی برای رضایت خدا و امام ملاقاتهای مکرر نکردم؟ شما در همین نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: سند شماره ۲۳: "آیا می دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند آن هم نه یک روز و دو روز بلکه ماهها، قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده اندیش." و چند "آیا"ی دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما لعنت می فرستد که چگونه با ما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند. حضرت آیت الله منتظری: به صفحات ۵ و ۲۰ جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید تا بدانید چه کسانی این حرفها را می زنند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد دارند. آقا مهدی هاشمی در باره ارتباط به آقا هادی با منافقین و خارج از کشور مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می شود. قبلاً یادآوری می کنم که مهدی هاشمی گفته است من می خواهم همه چیز را بگویم تا پاک خدمت خدا برسم - این گفته ها ضبط شده است - مطالب او چنین است: سند های ۱/۲۴، ۲/۲۴، ۳/۲۴، ۴/۲۴: "در ذهنیت آقا هادی - من صریحاً می گویم - مسایلی پیش آمده بود که ما هم تأیید ضمنی می کردیم که باید یک سلسله ارتباطاتی ولو این که مثلاً ضعیف هم باشد به عنوان کانال یدکی با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید یک کانالهای احتیاطی و یدکی را با خارج از کشور آماده کنیم که اگر احیاناً تحولی پیش آمد با این جناحهای خارج از کشور ارتباط داشته باشیم. و آقا هادی با همان طلبه ای که از توابعین (۱) بود و با آقا هادی هم ارتباط داشت با هم مسائل را هماهنگ می کردند. از کانال همان طلبه توابعین آقا هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان

مجاهدین و هم چنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است نسبت به آیت الله منتظری ملایمتر و خفیفتر فکر می کنند و کلاً این جناح و این خط و این طیف بود که آقا هادی معتقد شده بود باید با این کانال که آنها معتقدند مثلاً با آیت الله منتظری ملایمترند مرتبط باشد. و آقا هادی می گفت سازمان مجاهدین بر این رژیم ارجحیت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی مشهوریت و قداست آیت الله منتظری خیلی کارساز است. روی هم رفته این رابطه با... و زمان بعد هم طلبه توابی (ارمی) که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می شد. "مطلب دیگر آقا مهدی این است که در پرونده جلد دوم ص ۶ پس از ذکر چند مورد (بقول او) خیانت‌هایی که آقا هادی گزارش کرده است (به آقای منتظری) مانند موافقت با انتقال بولتنهای محرمانه و خیلی محرمانه جریان "تنظیم طومار تقلبی" جهت تضعیف آقای هاشمی و خامنه ای، انتقال و بزرگ ساختن نقاط ضعف فرماندهی سپاه نزد آقا که به ممنوعیت ملاقاتهای برادر محسن رضایی با آقا منتهی گشت، تحریک و تشویق آقای ... با وساطت آقای منتظری مبنی بر ماست مالی کردن جریان قتل بحرینیان، مأموریت دادن به ... برای تشکیل گروه ضربت، تشویق آقا به موضع گیری مخالف در رابطه با طرح "مترو" که توسط آقای هاشمی مطرح گشته بود که ریشه خطی داشت و دهها مورد دیگر که نقل می کند، می آورد: سند شماره ۱۹، ۲۵: "ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون آرمی در بیت آقا، او در این باره می گفت به نظر آقا چون این افراد تائب هستند رفت و آمدشان بلا اشکال است، و اعمال ملاحظات خطی در برخی ملاقاتها." اما در مورد ساده اندیشی شما که "اظهر من الشمس" است. ولی ذکر همین نکته بس است که با این که مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده اید، او را متقی و متدین و طرفدار انقلاب می دانید در حالی که او به اعتراف خودش دهها صفت بسیار "بد" برای خود قائل بود. حضرت آیت الله: آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله "آیا می دانید..." ها که شرم از بازگو کردن آنها دارم از خود شماست؟ و آیا حق نیست امام با دلی پر خون و قلبی شکسته فریاد بزنند: "ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندان‌شان در سر سفره های افطار گوش تا گوش بُریدند." آیا در مورد قتل مرحوم دکتر سامی شما به گونه ای اعلامیه ندادی که از آن فهمیده شود نظام او را کشته است؟ یادتان است در دیداری به شما این مطلب را گفتم، بلافاصله آقا هادی گفت پیام آقا به صورتی بود که نظام تبرئه شد، من به او گفتم خودت را به آن راه زن که شما از آنجا که ساده اندیش هستی و نمی دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت، گفتید: بله فلاحيان گفته است ما منافقین را از پای درمی آوریم. به آقا هادی گفتم ایشان خودش تصدیق کرد که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتد و بعد به شما گفتم اولاً که معلوم نیست فلاحيان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته سامی که منافق نبود، آیا خدا را خوش می آید هر قتل و غارتی را به گردن نظام بیندازید. و حال می گویم صرفاً به خاطر این که اطلاعات مهدی هاشمی را بجزایش رسانده است باید هر عتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه السلام انداخت؟ بحمدالله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده اید. حرف ما این است که چرا هر چه نوشتند امضاء می کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می توانید بدهید؟ جواب آنها را که برای حفظ نظام از خود گذشتند و شما برای دل خوشی چند لیبرال حاضرید به صورت غیرواقعی مطلب را به گونه ای مطرح کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است. از این مسائل است که امام فریاد می زنند که: "نفوذیها بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه می زنند." آیا نباید امام با درد و رنج بفرمایند: "نباید برای رضایت چند لیبرال خود فروخته در اظهار نظرهای و ابراز عقیده ها به گونه ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می کند." آیا نباید به شما تشر بزنند که: "من به آنها می گویم که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می زنند صریحاً اعلام می کنم تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند." حضرت آیت الله: با ذکر این همه اسناد و اعترافات باور ندارید که ساده اندیش بوده و آنچه نوشته اید تراوش ذهن نهضت آزادی و منافقین است. من مطمئن هستم یک بند از (آیا می دانید) هایی که به امام نوشته اید راست نیست. در نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: "بچه های کمیته با همه اخلاصشان نوعاً احساساتی و تندند و سعی شود آنها که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذالک با مردم برخورد می کنند افراد روان شناس، عاقل و تعلیم دیده باشند." آیا به این مسئله فکر کرده اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار روانشناس در سطح کشور نیاز است؟ ما این همه روانشناس را که با ماهی دوسه هزار تومان مأمور کمیته شوند از کجا بیاوریم؟ "روانشناس" توجه کرده اید؟ آیا قبول ندارید این گونه چیز نوشتن از عجول شمت؟ در نامه ۱۷/۷/۶۵ آورده اید: سند شماره ۲۷: "از همه ارگانهای ضعیف تر و داغون تر تشکیلات قضایی است در صورتی که لازم است از همه ارگانها قوی تر باشد." تا آنجا که می گویند: "به نظر من می رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است." حضرت آقای منتظری: اگر خیرالموجودین آقای اردبیلی است پس نصف کار امام در شورای عالی قضایی مورد تأیید شما - در این نامه - است و می ماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی در نزد امام تأیید کردید و امام از شما پرسیدند ایشان برای دادستانی چگونه است؟ گفتید خوب است. پس چرا اشکال به امام می کنید؟ اگر وضع قضا خراب است از شما باید سؤال کنیم: چرا اعضای را برای



شورای عالی قضایی انتخاب کرده اید که هم فکر نیستند؟ در صفحه قبل در مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته اید او به درد نمی خورد و اهل برخورد نیست. در صفحه بعد او را خیرالموجودین می دانید. از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته این مسائل را دنبال نمی کند. شما در نامه ای به حضرت امام که در تاریخ ۴/۷/۶۶ نوشته شده است یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی، مسائلی را آورده اید که باور نمی کردم و باعث تعجب شد. در این نامه آورده اید: سند شماره ۲۸: "او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته اند بدتر نیست. مادر پیر و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است." اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید، او می گوید: سند شماره ۲۹: "اکنون و با گذشت قریب به یک سال من به وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی مدظله العالی آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند. و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنانچه در شرایط حضرت امام و سایر مسئولین محترم کشور قرار می داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می نگریستید به همان نتیجه می رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند." راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده اید؟ آیا شما به آن نتیجه ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودی حاضر می شدید چنین نامه ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی نمائید؟ در نامه ۴/۷/۶۶ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط مصاحبه های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده اید: سند شماره ۳۰: "او نه مُرتد است نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد." آیا مهدی هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفاء اسناد و مهمات مربوط به نظام و دهها مسئله دیگر که گذشت - مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال شما می گوید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصداق مفسد را پیدا می کنیم؟ در همین نامه ۴/۷/۶۶: سند شماره ۳۱: "او هنوز طرفداران زیادی از حزب الهی ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد. اعدام او در روح آنان اثر بد می گذارد." آیا شما در چنین تقاضایی اصول اسلام را مورد توجه قرار داده اید. بر فرض که در روح عده ای اثر بد بگذارد آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات کرد؟ در همین نامه ۴/۷/۶۷ آورده اید: سند شماره ۳۲: "اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه طلبان می باشد." مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می گوید: سند شماره ۳۳: "یکی از گناهان من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را که از قبل و بعد از انقلاب داشتم با حضرت آیت الله منتظری مطرح نساختم تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این همه به من اعتماد نکنند بلکه بعکس در هر مسئله ای من سعی می کردم در حضور ایشان خود را مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم." حضرت آیت الله: اگر شما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید لافچرا حالا از او دفاع می کنید حالا که دو سه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شما به معیارهای اسلامی توجهی نمی نمائید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می کنند. در همین نامه ۴/۷/۶۶ آورده اید: سند شماره ۳۴: "بالاخره آنچه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خون ریزی بالاخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی شود زنده کرد." ۱- چگونه شما می گوید دیگر علاقه شخصی ندارید آیا آن همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید- که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم - از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟ ۲- اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید پس چرا برای امام نوشته اید که او را نکشید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می آید، چرا برای دیگران چنین نامه ای را نمی نویسید. ۳- این که نوشته اید چه بسا خون و اعدام خون در پی دارد، حضرت آیت الله با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً خون خون می آورد، ثانیاً کشته را نمی توان زنده کرد. این که من به این مسایل می پردازم برای این است که می خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده اید که بدیهیات را هم منکرید. از همه اینها گذشته آقای مهدی هاشمی در صفحه ۲۴ پرونده خود می گوید: سند شماره ۳۵: "ضعف تعبد و معنویت و خصلتهای شیطانی مانند قدرت طلبی که نتیجه عجب و غرور بود، خودمحموری، استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه می گرفت." آیا انقلاب در آینده محتاج ایشان بود؟ آیا مصالح اسلام اقتضاء می کرد چنین شخصی اعدام نشود؟ در نامه دیگری با پرخاش به امام نوشته اید: سند شماره ۳۶: "چرا مصاحبه ای که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش گردد." قربان وجود مقدس گردهم!!! چه شد که "بانک تجر و بائی لاتجر"؟! اگر شما هر کسی و هر نهادی را به باد فحش و ناسزا بگیری، اگر هر حرفی را که بزنی و لو صددرصد به ضرر اسلام و انقلاب باشد رادیو و تلویزیون و روزنامه ها باید همه آنها را پخش کنند ولی اگر کسی به مدارس شما و بیت شما و خود شما بگوید بالای چشمتان

ابروست اعتراض می کنید؟ آیا این دوگانگی از کجا سرچشمه می گیرد؟ فحش و ناسزا و انتقادهای کوبنده شما، از طبیات، ولی اعتراض دیگران به شما از خباثت است که باید سرب گداخته در دهان گوینده بریزند؟ راستی این دوگانگی ریشه در عمق مسائل نفسی ندارد؟ در همین نامه بدون تاریخ آورده اید: سند شماره ۳۷: "چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو و مطالعه کننده داشت و رادیو منافقین علیه او تبلیغ می کرد مهر و موم شد و الی الآن هم بسته است." حضرت آیت الله: مطمئناً کتابخانه زیر نظر شما نبوده است. چرا که مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۱۵ می گوید: سند شماره ۳۸: "طلاب قم و کتابخانه سیاسی: ما به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می کردیم و از آنجا که عطش قدرت و احراز پایگاه در درازمدت نصب العین ما شده بود تا افکار خود را (که بعداً توضیح خواهم داد) در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم و با همفکری و همکاری آقایان... در طی جلسات متعددی که در بافتهای گونه گونی تشکیل می شد روی هم رفته به این نتایج رسیدیم که اولاً باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم که کتابخانه سیاسی متکفل آن شد، البته این حرکت تند و انحرافی منحصر به مدارس آقا نبود که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جذب می کردیم و پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می کردیم." اکنون باید بدانید که چرا کتابخانه مربوط به جنابعالی را وزارت عزیز اطلاعات به حق مهر و موم کرد. آیا شما می دانستید که این کتابخانه در اختیار طیف آقا مهدی است؟ آیا شما می دانستید که اینها با کمال بی انصافی از پاکی شما استفاده کرده اند و هر گونه می خواستند شما را حرکت می دادند؟ آیامی دانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او که متأسفانه هنوز بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند به علت عطش قدرت و احراز پایگاه به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند و به جنابعالی گفته اند دست به تأسیس چنین کتابخانه و مدرسی بزنید که زیر چتر حمایت شما این حرکت تند و انحرافی خویش را در مدارس شما و حتی بیرون از آن گسترش دهند؟ شما در همین نامه بدون تاریخ آورده اید: سند شماره ۳۹: "سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام می شد... بعد اضافه کرده اید: ولی چرا عده ای عقده گشایی کردند و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند به نحوی که در جبهه ها هم اثر گذاشت." آیا شما باور دارید که مهدی هاشمی با مدافعین در خط امام اصولاً همگونی داشتند که با اعدام او به یأس و ناامیدی کشیده شوند؟ آیا اعدام سیدمهدی آنقدر مهم بود که جبهه ها را متأثر می ساخت؟ آیا بچه های حزب اللهی خط مقدم جبهه و خطوط بعد، آقا مهدی را می شناختند تا از اعدام او متأثر شوند تا اثر بد داشته باشد؟ چه افرادی به پوچی و یأس کشیده شدند غیر از طیف آقا مهدی، این چه نوع گزارشاتی بود که به شما می دادند؟ در همین نامه بی تاریخ به امام آورده اید: سند شماره ۴۰: "در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست همفکر خود این طور عمل می کند." حضرت آیت الله: "باور بفرمایید که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است و تمامی اعضاء خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می داشته است بسیار تلخ و ناگوار است روزی را ببیند که ناچار شود چنین نامه ای بنویسد ولی چاره چیست باید برای درک شیرین حقیقت از خاطرات کمک گرفت. به عقیده من و اکثر قریب به اتفاق دوستان شما، آنچه را که امام در این زمینه به نفع شما می دیدند انجام می دادند. امام برای این که دوست و همفکر خود را از خطر نجات دهند سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی مسایل بسیار مهمی خطاب به مجلس خبرگان فرمودند مثل: "الله الله در انتخاب اصحاب خود." یک سال قبل از دستگیری آقا مهدی هاشمی و افرادمختلفی را خدمت جنابعالی فرستادند که آقا مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از خود دور سازید. آیا شما گوش دادید؟ امام آیت الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستادند که به ایشان بگویید فلانی می گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از بیت خود اخراج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقمندان بسیار جدی شما بود مغضوب شما گردید؟ آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما فرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است خوبست از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی برادر او را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادی؟ امام به من فرمودند. وقتی با آقایان خامنه ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست وزیر پیش آقای منتظری رفتید مسئله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند و آقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسئله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسأله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساسند خوبست جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کند. بعدها گفتید می خواهند ایشان را تبعید کنند امام دیگر چه می توانستند بکنند؟ امام یک سال قبل از دستگیری او از هر راهی که ممکن بود شما قبول کنید تلاش نمودند که وقتی اقدام به دستگیری ایشان می شود به عنوان عضو دفتر شما نباشد. ولی شما دست بردار نبودید لذا نامه ای بسیار محترمانه برای شما نوشتند که متن آن را در اول این رنجامه آوردم. شما در جواب چنین نامه ای پاسخ تندی دادید که همه تعجب کردیم. ولی امام تحمل کردند، دیری نپائید که دست به اعتصاب زدید (۲) و طیف مرموز آقای مهدی هاشمی این اعتصاب را با تیتیر درشت "چرا ملاقاتهای قائم مقام رهبری لغو شده است؟" که یکی از علل آن را دستگیری آقا مهدی هاشمی نماینده حضرتعالی در نهضتها آوردند، بصورت اعلامیه منتشر کردند. ولی امام با کمال بزرگواری شما را خواستند و شما در جلسه ای در منزل اینجناب که سران

سه قوه و آقا نخست وزیر بودند شرکت کردید. از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید تا آقا مهدی را آزاد کنند چرا که با همه با خشونت برخورد کردید. اما در این جلسه با تواضع بسیار از شما خواستند: "که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید." به شما گفتند: آیا شما ماها را دشمن خود می دانید؟ یقیناً این را نمی توانید بگوئید." بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: "من از شما خواهش می کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید." قبول نکردید. فرمودند: "من ارادت به شما دارم، من مخلص شما هستم از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید." با کمال خشونت گفتید "لا یكلف الله نفساً الا وسعها". در این هنگام من به دوستان نگاه کردم دیدم همگی از شرم و حیا سرهاشان را پایین انداخته اند و آقای خامنه ای اشک در چشمانشان بود آقای رفسنجانی و من در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و بقول خودتان ۷۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته اید (البته تا آن موقع)، چرا گوش به حرف امام نمی دهید؟ باز همان جمله "لا یكلف الله نفساً" را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می کردند. مسلم و سواسان خناس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقا مهدی را آزاد کنند. آقا مهدی نوشته است "که آقا هادی گفت باید آقا (یعنی شما) از نظام جدا گردند." در مقابل تصمیم آقا هادی و اطاعت بی چون و چرای شما از ایشان دیگر امام چه می توانستند انجام دهند؟ آیا باید می گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم مقام رهبری بودید لکه دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستند که بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید؟ آیا کردید؟ وزارت اطلاعات از ترس شما حکم تبعید آقای هادی هاشمی را به عنوان مهره خطرناک، از امام گرفتند بعد که مسایل رو شد و قرار شد آقا هادی را به تهران بخواهند شما او را در منزل خود مخفی کردید و بعد به من گفتید من آقا هادی را از وزارت اطلاعات دزدیدم. شما می دانید که این حرکات برای امام چقدر سنگین بود؟ ولی امام به من فرمودند مصلحت نظام اقتضاء می کند فعلاً کاری نکنیم و به آقای ری شهری پیغام دادند که فعلاً کاری نداشته باشید. چند وقتی بعد از این قضایا روزی که در مورد شما بحثی پیش آمد، امام فرمودند: "من حاضرم با آقا هادی ملاقات کنم." من خیلی تعجب کردم و این بدنبال نامه شما به آقای نخست وزیر بود که اطرافیانتان آن را به صورت شب نامه پخش کردند. امام با محبت با آقای هادی برخورد نمودند و به ایشان گفتند: "آقای منتظری را از چنگال نهضت آزادی و آخوندهای مرتجع نجات دهید (نزدیک به این مضامین)." امام می خواستند تمام راههای حفظ شما را پیموده باشند چرا که بعد از ملاقاتی که شما چندی بعد از دیدار امام با آقا هادی با حضرت امام داشتید اجازه دادند خبر ملاقات با آقا هادی پخش گردد. آیا از حکم تبعید آقا هادی توسط امام، تا پذیرش او و نقل خبرش از رادیو و تلویزیون راه کوتاهی بود که امام پیمودند؟ قضیه آقا هادی و دیدارش با امام از آن گونه مسائلی بود که برای هیچ یک از بچه های حزب اللهی قابل هضم نبود و من روزهای سختی را گذراندم چرا که از بچه های اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد تا حوزوه های علمی قم و مشهد و سایر شهرها مرا نفرین می کردند ولی من به جان خریدم. آخر مگر هر چه از دوست می رسد نیکو نیست؟ با اینکه من فرزند امام بودم و بیست سال از آقا سعید بزرگتر بودم از ایشان تقاضای ملاقات کردم اما نپذیرفت ولی از آنجا که قرار گذاشته بودیم از چیزی بدمان نیاید (۳) چند روز بعد مجدداً این تقاضا را تکرار کردم اجازه نفرمودند. آیا همه اینها از باب محبت به شما نبود گوشزد نمودن خطر لیبرالها و منافقین از باب ارادت نبود؟ ولی والله این را خوب می فهمیدم که آقا هادی در دل می گفت من می دانم که شما کسی را غیر از آقای منتظری ندارید چرا مسایل خودم را از این طریق حل نکنم. من بارها به او گفتم امام مصلحت نظام را با هیچ چیز عوض نمی کنند ولی کو گوش شنوا؟ آقا هادی در تمامی ملاقاتهایش با من روی این مطلب تکیه می کرد که آقا روی افراد و طیف آقا مهدی که در زندان هستند حساسند آنها را آزاد کنید من می گفتم این از توان من خارج است. خود جنابعالی هم که دو مرتبه همین را از من خواستید. گویی تمام دین در این طیف خلاصه شده است. خلاصه کلام حضرت آیت الله آنچه در توان امام بود اعم از اعطاء وکالت نامه و عنوان فقاقت و ارجاع احتیاطات به شما و بازگذاشتن دست شما در قوه ی قضائیه و دادگاه عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاهها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیئت هفت نفری زمین و دهها عنایت دیگر، انجام داد. علاوه بر اینها با این که معظم له با قائم مقامی شما مخالف بودند و آیت الله آقای محمدی گیلانی شاهد این قضیه است، به خاطر حفظ مصلحت سکوت کردند. در جواب این همه محبتها وقتی از شما با لحن ملایم و جملاتی از این قبیل که من به شما ارادت دارم از شما خواستند از مهدی هاشمی دست بکشید و اعتصاب نکنید شما چه کردید. باز هم معتقدید امام با دوست و هم فکر خود خوب عمل نکرده است. ما زمانی در مورد شما فکر می کردیم که اگر امام از شما- مثلاً- بخواهند برای حفظ اسلام و کیان نظام فرزند خود را قربانی کنید بی درنگ انجام می دهید ولی شما در آن شب تصورات زیبایی همه دوستانتان را خرد و باطل کردید و ما تا حال دم برنیاوریم چرا که تضعیف شما را جایز نمی دانستیم.

حضرت آیت الله: نامه های اخیر شما در دفاع از منافقین خیال می کنید کار خودتان بوده است بعداً سخنان آقای مهدی هاشمی را می آورم که چگونه این طیف در طول چند سال کار روی شما موضع شما را به طرف دفاع از منافقین سوق دادند و جنابعالی را به سقوط کامل پیش حزب الله کشیدند. یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام شما نیم ساعت حرف زدید و امام سکوت کردند وقتی بلند شدید بروید امام فرمودند: "بیشتر حرفهای شما درست نبود، خدا انشاءالله مرا ببخشاید و مرگم را برساند." امام تنها همین دو جمله را فرمودند آیا از

خود پرسیده اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟ آقا مهدی در این مورد می گوید: "آقا هادی از من خیلی داغتر بود او می گفت خمینی چند روز دیگر خواهد مرد و مسئله حل خواهد شد." می دانید این حرفها را آقا مهدی چه وقتی زده است؟ زمانی که می خواستند اعدامش کنند. او گفته بود می خواهم هیچ چیز نگفته نداشته باشم تا بلکه خدا مرا بیامرزد. عین نوار ایشان موجود است. اصل این را با سند در جای دیگری نقل می کنم. حضرت آیت الله: آیا هنوز معتقدید بیت شما پاک است. آیا هنوز بر این عقیده اید که امام با دوست خود به صورتی خوب عمل نکرده است؟ در همان نامه بدون تاریخ به امام نوشته اید: سند شماره ۴۱: "حضرتعالی با این کار، آخوندهای مخالف را که تا اندازه ای ترس و یا شرم حضور داشتند جری کردید. و به آنان امکان ضربه زدن را دادید." آیا ترس و شرم آخوندهای مخالف و دشمن شما با دستگیری مهدی هاشمی بریزد بهتر است یا دوستان شما به خاطر دفاع شما از او، با جنابعالی بد شوند؟ شما غیر از بعضی از دوستان حضرت امام دوستی ندارید، اینها را به خاطر تحلیلهای غلط طیف آقا مهدی از دست ندهید. در همین نامه بدون تاریخ که در قضایای مهدی هاشمی نوشته اید آورده اید: سند شماره ۴۲: "ضربه ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من زده شد از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می زنند بیشتر بود." آیا امام می خواست سید مهدی را از کنار شما دور کند حمایت از شما نبود که می فرمایید در پوشش حمایت از من به من ضربه زدید؟ آقا مهدی به اعتراف خودش در چند جلد از پرونده اش آورده است که "(۱) ساواکی بود. (۲) در قتلها و توطئه ها شرکت داشت. (۳) خود را به دروغ به مظلومیت می زد و شما را تحریک می کرد. (۴) اخبار و اطلاعا غلط به شما می داد. (۵) لغزشهای بزرگی در حریم شما داشت. (۶) آتش جناح بندیها را بر ضد مسئولین کشور مشتعل ساخت. (۷) اطلاعات سری مملکت را که به شما می رسید در اختیار افراد خام می نهاد. (۸) مردم را قبل از انقلاب تشویق به عضویت در حزب رستاخیز می نمود. (۹) به خانواده سلطنتی دعا می کرد. (۱۰) اختلاف افکنی بین سپاه و کمیته که منتهی به قتل چند نفر گردید. و سپاه لنجان و خمینی شهر را تحریک نمود که در مقابل سپاه اصفهان مقاومت کنند. (۱۱) نگهداری اسناد طبقه بندی شده و اطلاعاتی سپاه پس از انحلال واحد نهضت. (۱۲) مبادرت به نشر اعلامیه علیه مسئولین کشور به نام روحانیت بیدار و حوزه علمیه و فضالی تبریز. (۱۳) اقدام به جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضالی افغانی علیه وزارت خارجه. (۱۴) توطئه در میان صفوف مبارزین افغانی که منتهی به خون ریزی شد. (۱۵) تقویت نیروهای معترض نجف آباد. خلاصه این که خود او به داشتن صفتهایی مثل شیطان، لایالی، مجسمه شر، فساد، حیله گری، قدرت طلبی، غرور، عجب، خودمحوری، استبداد، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی، ضعف و تدین، فرو رفتن در منجلاب خط و خط بازی، منحرف، معیوب، آلوده، اعتراف و اذعان کرده است آیا اگر کسی او را که دارای این اعمال و اوصاف است از شما دور کند به شما خدمت نکرده است؟ و تحت پوشش حمایت از شما به شما ضربه زده است؟ او خود در صفحه ۲۷ می آورد: سند شماره ۴۳: "خلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده ام و (با) اعتماد مطلق بیت ایشان، انتقام بی مهریها و کم لطفیهای که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم و در این رهگذر از توطئه گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی ورزیدم و از نظر نفسانی خود را متکی به جهات مختلفی می دیدم، از حمایت رهبری آینده انقلاب گرفته تا محبوبیت نزد اقشا ناراضی جامعه و افراد تندرو..." حضرت آیت الله: با این اوصاف، وقتی امام می فرمایند ایشان در کنار شما نباشند حمایت از شما نیست؟ اگر شما حاضر نیستید در مقابل این که امام می فرمایند آقا مهدی آنجا نباشد امام را تحسین کنید، آقا مهدی در همین پرونده می گوید من به تیزهوشی امام که مرا در چند ملاقات شناخت و نگذاشت من در کنار رهبری آینده باشم آفرین می گویم (نقل به معنی). در همین نامه بدون تاریخ آورده اید: سند شماره ۴۴: "نمی دانم از بهره برداری ضدانقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوهای بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید." حضرت آیت الله: از شما می پرسم آیا ملاک انجام کار حق تنها خوشحالی یا بدحالی ضد انقلاب است که اگر خوشحال شوند کار حق را نباید انجام داد؟ امروز اگر ما سلمان رشدی را هم اعدام کنیم رادیوهای بیگانه ضدانقلاب و غرب و شرق بهره برداری می کنند، پس ما نباید حکم خدا را در باره او جاری کنیم؟ در ضمن ضدانقلاب از اعدام آقا مهدی هرگز خوشحال نشده است. در نامه به امام نوشته اید: سند شماره ۴۵: "شنیده شد فرموده اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است البته حضرتعالی را شاه فرض نمی کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می گویم." حضرت آیت الله: اطلاع دقیق شما که معلوم شد چگونه است. مثل این حرف شماست که در نامه ای به امام نوشته اید: "من از کارگردانان اطلاعات در مورد زندانها اطلاعاتم بیشتر است!" تو را به خدا این حرف خنده دار نیست؟ آیا شما از وزارت اطلاعات بیشتر اطلاع از وضع زندانیان و زندانها دارید؟ از اینها گذشته لابد یادتان نرفته است که به امام نوشته اید: "حق را می گویم اگر چه تلخ باشد. من تمام خصوصیات سید مهدی را می شناسم او مخلص اسلام و انقلاب است فردی متدین است از بیجگی او را می شناسم تقوای او از آقای ری شهری کمتر نیست." حضرت آیت الله: آیا اطلاع دقیق شما از همین گونه که نوشتم نیست؟ اصلاً این سؤال برای من همیشه مطرح بوده است که چرا شما زود و سریع اطلاع دقیق از

قضایا پیدا می کنید؟. آیا واقعاً از خود پرسیده اید که چرا این قدر زود قطع پیدا می کنید؟ برای روشن شدن منشأ این اطلاع دقیق توجه شما را مجدداً به نوشته مهدی هاشمی جلب می کنم: سند شماره ۴۶-۱۹: "ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی (طلبه منافق تائب) در بیت آقا. او (آقا هادی) در این باره می گفت به نظر آقا چون این افراد (منافقین) تائب هستند رفت و آمدشان بلاشکال است." حال شما خود قضاوت کنید منشأ یک چنین دیدگاهی با توجه به رفت و آمد لیبرالها و منافقین و با توجه به تحلیلی که شرح آن در پرونده آقای مهدی هاشمی (سند های ۱/۲۴ تا ۴/۲۴) رفت چیست؟ و نیز خود قضاوت کنید که منشأ چنین دیدگاهی از شما با توجه به این که آقا هادی معتقد به کانال احتیاطی و یدکی در خارج از کشور- آن هم از طریق منافقین بود و علاوه بر این معتقد بود منافقین بر این رژیم ارجحیت دارند چه می تواند باشد؟ آیا با آنچه در بالا آمد به نتیجه ای غیر از این می رسیدید که بگوئید. "جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟" حضرت آیت الله: آیا برادران بسیار خوبمان در اطلاعات و زندانها مانند حضرات حجج اسلام ری شهری، فلاحیان، رازینی، نیری، پورمحمدی، رئیسی، و بسیاری دیگر از همین افراد خوب یعنی برادران مبارزی که به قول امام همه گونه ناسزا را از ساده اندیشان موجه تحمل می کنند و خم به ابرو نمی آرند، از تیمسار نصیری، تیمسار مقدم، تابتی، منوچهری، حسینی، کمالی و دیگر شکنجه گران شاه در سایر شهرستانها بدترند؟ آیا آقایان روی ایادی شاه را سفید کرده اند؟ آیا مدیرکل های اطلاعات و رؤسای ادوات اطلاعات و مسئولین دادگاه های انقلابی و زندانها که کثیری از آنان روحانیون پاک باخته ای هستند که جانشان را کف دستشان گذاشته اند و از امنیت و آسایش این مردم و مملکت دفاع می کنند از مدیرکل های ساواک شاه بدترند؟ آیا فرزندان امام زمان در اطلاعات و دادستانها و زندانها مانند کسانی که از خائن ترین و کثیف ترین افراد جامعه طاغوت انتخاب می شدند؟ آیا آقا مهدی هاشمی این همه ارزش داشت که شما چشم از بدیهی ترین مسائل ببوشید و خود را تا این اندازه به ورطه سقوط بکشانید آیا بچه های اطلاعات اکثر قریب به اتفاقشان از فرزندان متدین افراد این جامعه نیستند؟ شما در آخرت جواب این سؤال را دارید؟ آیا واقعاً از این گونه حرفها و قضاوتها پشیمان نشده اید؟ انشاءالله که شده اید. امام در جواب نامه آقای ری شهری در مورد طیف مهدی هاشمی در تاریخ ۱۶/۴/۶۶ می فرماید: سند شماره ۴۷: "با تشکر از زحمات اعضاء محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام زمان عجل الله تعالی فرجه که در جنگ با ایادی استکبار در داخل کشور صدمات بسیاری دیده اند و از طعن و لعن ضد انقلاب و اغفال شده ها نرنجیده و وظیفه اسلامی میهنی خود را انجام می دهند، با شرایط وزیر محترم اطلاعات آقای ری شهری موافقت می نمایم انشاءالله خداوند به همه شما توفیق بیشتر عنایت فرماید." روح الله الموسوی الخمینی حضرت آیت الله: صمیمانه از شما می خواهم سؤال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد جدا کرد که شما اطلاعات و مسئولان زندانهای نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواکیهای شاه بدتر می دانید ولی امام آنها را سربازان گمنام امام زمان علیه السلام می نامند؟ آیا غیر از این است که شما افرادی را که به اقرار خودشان تمام اوصاف زشت مثل شیطان، لابیالی، مجسمه شر و فساد، حیلہ گر، توطئه گر، ریاکار و قدرت طلب، غیرمتدین، منحرف، معیوب، آلوده به گناه و بسیاری دیگر از این اوصاف دارا بوده اند متقی، متدین، مدیر، مدبری می دانید که از بچگی بزرگشان کرده اید و از همه خصوصیاتشان مطلعید و ایشان را خوب می شناسید و الحق هم که چقدر خوب شناختید!! ولی امام با تیزهوشی مخصوص خود او را شناخت و بعد هم معلوم شد که شناخت امام چقدر مبتنی بر واقعیات و حقایق بوده و شناخت شما چقدر با ساده اندیشی همراه بوده است و متأسفانه اعتماد شما به این افراد- که تعدادشان هم در بیت شما کم نیست - موجب گشت چنین اطلاعات مغرضانه و بی اساسی به شما داده شود تا شما سربازان امام زمان علیه السلام را از ساواکیهای شاه بدتر بدانید. به گوشه ای از نامه مهدی هاشمی چند ساعت قبل از اعدامش خطاب به خودتان توجه کنید: سند شماره ۴۸: "چه کسی جز ایشان (آقای هادی هاشمی) تحت تأثیر حساسیتها و تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور پندارهای شیطانی بر ضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القانات تحریف شده ایشان (سیدهادی) خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود؟" شاید خدا او را به خاطر بازگوکردن حقایقی که موجب روشننگری نسلهای آینده انقلاب می گردد بیامرزد. حضرت آیت الله: اگر این نامه ها و مصاحبه ها و نوشته های آقا مهدی هاشمی را نشان شما و افراد بیتتان نمی دادیم امروز نمی توانستیم ثابت کنیم که شما بلندگوی منافقین و لیبرالها شده اید. نمی توانستیم ثابت کنیم که تمام نوشته های شما از گزارشات انحرافی و مکتوب طیف مهدی هاشمی و القانات تحریف شده سید هادی خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء است. و از آنجا که خدا با امام است باید آقا مهدی هاشمی را هدایت کند به بازگو کردن مسائل تا توطئه بزرگ بیت شما علیه امام خنثی گردد. والله این بخاطر پاکی امام است که افراد بیت شما که تصمیم داشته اند جنابعالی را وادار کنند تا نامه های بسیار زنده علیه امام بنویسید معرفی کردند. این از خلوص و تنهایی امام است که ناگهان مهدی هاشمی فریاد می زند و اعتراف می کند که: "آقا هادی هاشمی در فکر دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و

یادگار انبیاء است." آیا دیگر کسی حرفهای ضد انقلاب را باور می کند که حذف آقای منتظری تصفیه ای است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟ آیا کسی باور می کند که امام یک تصمیم عجولانه گرفته اند. آیا برداشت شما از سربازان گمنام امام زمان - یعنی فرزندان متدین و سلحشور مردم شریف ایران - موجب نشده است که دل امام خون شود و با قلبی شکسته در نامه اخیر با شما صحبت کنند. در همین نامه بی تاریخ نوشته اید: سند شماره ۴۹: "من حدس می زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقه مندانان منقطع شوید ولی گمان نمی کردم به این زودی عملی شود." مهدی هاشمی در نامه ای چند لحظه قبل از اعدام خود به برادرش آقا هادی نوشته است: سند شماره ۵۰-۲۱: "اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگم نمانده است چند نکته را اجمالاً تذکر می دهم، شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارها ناقص خودت می سنجیدی سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی." حضرت آیت الله: امام از دوستانش جدا نشد داعیه آقا هادی، انفصال شما را از نظام و امام و مسئولین و مردم حزب الله به بار آورد. و کسی که از نظام جدا شد از دوستان هم جدا شده است چرا که دوستان شما اداره کنندگان نظامند نه دشمنان شما. و متأسفانه ضربه آخر را هم آقا هادی به شما و نظام زد و آن این که شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم را که از دفاع شما از منافقین و لیبرالها بلند شده بود بشنوید، چرا که او تصمیم گرفته بود حرفهای منافقین را از دهان شما بزند و دیدید که موفق هم شد. من از شما خواهش می کنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقا هادی و آقا مهدی فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده اید و در عوض چه کسانی را جذب کرده اید؟ آیا از دست دادن امام کم تأسف دارد؟ از دست دادن طلبه های خوب که نزد شما آنها را بد جلوه داده اند باعث تأسف نیست؟ آیا از دست دادن فرزندان امام زمان علیه السلام در اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد و نهادهای انقلابی خسارتی کوچک برای شما بود؟ بار دیگر دوستانه از شما می خواهم که کمی فکر کنید آیا آنهایی که اصلیند و در مبارزه بوده اند هیچ کدامشان حاضرند امام را رها کنند و شما را بگیرند؟ اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید و به آخوندهایی که تا دیروز شما را وهابی می خواندند نزدیک شوید آبرویتان می رود. آنها به خون امام تشنه اند. حواستان را جمع کنید و بعد از این بیشتر مواظب افکار آقا هادی باشید. بهتر است آقا هادی را از گفته های برادرش آقا مهدی بشناسید که لحظه قبل از مرگ! اظهار داشته است: سند شماره ۵۱: "راجع به افکار آقا هادی هم البته من یکسری مسائل کم گفتم، خصوصی به بعضی از مقامات گفتم ولی کتباً چیزی ننوشتیم، روی مسئله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام. خب آقا هادی مسایل زیادی می گفت یعنی از من خیلی داغتر بود در این که امام خمینی چند روز دیگر زبانم لال اون می گفت انشاءالله... خمینی چند روز دیگر خواهد مرد و مسئله حل می شود." به احتمال قوی به نظر می رسد او توبه حقیقی کرده است چرا که این مطالب را گفته بود که به قول خودش پاک خدمت خدا برسد. درنامه ای که به تاریخ ۹/۵/۶۷ به حضرت امام نوشته اید که یقیناً باعث خوشحالی منافقین و لیبرالها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی له الفدا را نیز به درد آوردید، آمده است: سند شماره ۵۲: "اعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد." لابد اگر اثر سوئی داشت می بایست دست از آن برداشت و از کسانی که فرزندان این آب و خاک را قتل عام کرده اند چشم پوشید؟ در همین نامه به تاریخ ۹/۵/۶۷ نوشته اید: سند شماره ۵۳: "مسئولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی گناهمانی اعدام می شوند." حضرت آیت الله: مهدی هاشمی در پرونده خود می گوید: "ما اخباری را به ایشان می دادیم تا ایشان را به اطلاعات و سپاه حساس کنیم و بالاخره هم توانستیم این کار را انجام دهیم. البته می دانید که من افراد اطلاعات و بچه های دادستانی را که با ضد انقلاب در ستیزند مانند مقدس اردبیلی می دانم و معتقدم اگر مقدس اردبیلی هم حکومت دستش بود و می خواست حکم خدا را جاری کند بهتر از اینها عمل نمی کرد. علاوه بر این آیا اگر افراد اطلاعات و سپاه مقدس اردبیلی نیستند معنایش این است که ما احکام خدا را تعطیل کنیم و همه را بی دین فرض کنیم؟ واقعاً قضات همه باید مقدس اردبیلی باشند که اگر نبودند تشکیلات قضایی مشروعیت نداشته باشد؟ از آن گذشته اگر مقدس اردبیلی در جریان قضیه مهدی هاشمی بود آیا کاری غیر از کار بچه های اطلاعات و دادستانی می کرد؟ و آیا شما در آن صورت او را متهم نمی کردید که مقدس اردبیلی روی ساواکیهای شاه را سفید کرد چرا؟ برای این که مهدی هاشمی را اعدام نمود؟ در همین نامه ۹/۵/۶۷ نوشته اید: سند شماره ۵۴: "ما تا به حال از خشونتها نتیجه ای نگرفته ایم." حضرت آیت الله: ما اصولاً خشونت با خردمندانه به خرج نداده ایم. آیا آیت الله صدوقی، آیت الله اشرفی اصفهانی، آیت الله دستغیب، آیت الله مدنی، آیت الله قاضی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهداء حزب جمهوری اسلامی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان عزیز باهنر و رجایی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا صدها نفر از فرزندان عزیز امام از پاسداران سپاه، کمیته و بسیج در سراسر ایران با خشونت ما کشته شدند؟ آیا قدوسی و ربانی املشی را ما با خشونت شهید کرده ایم؟ آیا هزاران نفر از مردم حزب الهی و خوب کوچ و بازار را ما با خشونت کشته ایم؟ آیا ما در معابر بمب گذاشتیم و هواپیماها را ربودیم؟ آیا ما سر سفره های افطار سرهای بچه های انقلابی را گوش تا گوش در مقابل زن و فرزندانمان بریدیم؟ ما تنها کاری که کرده ایم این بوده که نگذاشتیم مهدی

هاشمی و برخی از توابعین و نهضت آزادی و پیمان و دیگر لیبرالها و منافقین نزد مردم عادل و متدین معرفی شوند. ما مطالب دروغ و ساخته و پرداخته آنها را ننوشتیم و به رادیوهای بیگانه ندادیم. بارها و بارها شهید بزرگوار آقای محمد منتظری می گفت: "منزل پدر من جای امن منافقین است و من نخواهم گذاشت منافقین آنجا را تصاحب کنند." ولی دیدید که به هر وسیله ای بود آنها او را از پای درآوردند و منزل شما تصاحب شد. معذرت می خواهم که قلمم گاهی تند می شود چرا که ما صراحت را از شما آموخته ایم. در نامه ۹/۵/۶۷ مطالبی نوشته اید که دل امام و مردم حزب الله را خون نموده اید که مطالب آن از هر کس باشد در قعر جهنم است. حضرت آیت الله: مطالب شما حرفهای تازه ای نبود بلکه ده سال است رادیوهای بیگانه همان حرفها را می زند و امام و نظام را به اتهامات واهی کشتن زندهای بچه دار و قتل عام هزاران نفر در چند روز و غیره متهم می کنند. در نامه ای به تاریخ ۱۱/۵/۶۷ آورده اید: سند شماره ۵۵: "سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می باشد با ناراحتی از نحوه اجراء فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت مسئول اطلاعات یا دادستان تردید از من است از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سروضع است یا نه پرسید تو حضری سازمان منافقین را محکوم کنی گفت آری، پرسید حضری مصاحبه کنی گفت آری، پرسید حضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی گفت آری، پرسید حضری روی مین بروی گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند..." حضرت آیت الله: شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین نمی روم محکوم به اعدام شده است و معامله "سروضع" با او کرده اند. در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما پیش من آمد و صریحاً گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است من این گونه نگفتم. که من به او گفتم شما در مورد آقای منتظری چنین چیزی نگو ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشند. بعد مسئولین اطلاعات و امور قضایی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم آنها اظهار داشتند که اصلاً بحث این گونه نبوده است و تقریباً تمام این نوشته حضرتعالی را تکذیب کردند. حال اگر این مسایل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده اند پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است. بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می کنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایت کارند؟ در تاریخ ۹/۷/۶۷ نامه ای برای آقای نخست وزیر نوشتید که توسط افراد با تقوای منزلتان - که آنها را خوب می شناسید! - در سطح کشور و خارج منتشر شد. این نامه پر است از "باید"ها و "نباید"ها حال با چه توانی؟ لابد می فرمائید این دیگر به من مربوط نیست چرا که من در اجرائیات دخالت نمی کنم و این را صریحاً در اعلامیه ها می نوشته و در نطقهایم بیان داشته ام. نخست وزیر و دیگر دست اندرکاران باید به این بایدها و نبایدها عمل بپوشانند. در این نامه آورده اید: سند شماره ۱/۵۵: "۱- امروز کشورهای تند هم به اشتباه خود واقف شده اند "باید" مسئولین تنگ نظر و سختگیر و بی اعتنا به مردم اساساً تعویض شوند. ۲- امروز جنگ برطرف شده "باید" به تدریج صف و کوفین را کنار گذاشت. ۳- اطلاعات، سپاه کمیته و دادستانها و بازجوها و امثالهم "باید" در روش خود تجدید نظر کنند و هشت، نه مورد "باید" دیگر در این نامه. حضرت آیت الله: می بینید که در چه فضای دور از اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تنفس می فرمائید درست است که اگر بایدها عملی شود ایران گلستان می گردد. ولی مگر توان عمل به آنها در وضع فعلی وجود دارد؟ شما از خصوصیاتتان این است که - به قول امام - می خواهید تاریختان را خوب ترسیم کنید کاری به تأیید نظام و اسلام - اگر تاریختان خدشه دار شود - ندارید. لذا امام مرتب می فرمایند: "من به تاریخ کاری ندارم، من به وظیفه شرعی خود باید عمل کنم ولی شما متوجه نمی شوید کجای کار شما خراب است که امام اینگونه می فرمایند. اگر هدف این باشد که بایدها و نبایدها تنها بر کاغذ نوشته شود تا تاریخی زیبا و چهره ای دلربا برای انسان ترسیم کند، گفتن و نوشتن آسان است من هم می نویسم: هر ایرانی باید داری یک منزل پانصد متری باشد، هر ایرانی باید یک ماشین سواری داشته باشد و هر ایرانی باید حقوقش دوبرابر خرجش باشد و... اصولاً این بحث را ماهمیشه با شما داشته ایم که اگر آنچه جنابعالی و یا حضرت امام و یا مسئولین دیگر نظام می فرمایند به صورت ارشاد باشد، یعنی خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی را در تمامی زمینه ها ترسیم کنند، هیچ مانعی ندارد چرا که هادیان انقلاب باید راه صحیحی را نشان بدهند اما فرق جنابعالی با بقیه این است که شما این مسائلی را که می گوئید کار به توان اجراء آن ندارید و هر وقت مسئولین و غیرهم را می بینید با پرخاش می گوئید چرا به گفته های من عمل نمی شود. حضرت آیت الله: از آنجا که بیشتر اطرافیان شما جنبه تبلیغی مسائل برایشان مطرح است و شما در دست آنها اسیرید کار بدینجا می کشد. مثلاً اگر از شما بپرسند خیلی از مسائل این نامه که مربوط به آقای نخست وزیر نیست، قهراً جوابی برای آن ندارید. از آن گذشته اگر شما از اوضاع دولت خبر داشته باشید متوجه می شوید که هر صف و کوفینی معلول علتی بسیاری است که تا رفع آن علل، صفها پابرجاست. متأسفانه در همین نامه هم مسائلی را مطرح کرده اید که با خط ضد انقلاب و منافقین هم سویی دارد. مهدی هاشمی بارها گفته است که طیف ما سعی می کرد آیت الله منتظری را علیه نهادهای انقلاب و اطلاعات بدبین کند می بینید که همان طیف هنوز دست از سر شما برنداشته اند چرا که در این نامه - با اینکه دادگستری صدای صغیر و کبیر را درآورده است. شما در مورد آنها هیچ حرفی ندارید ولی آورده اید. باید دادستانهای انقلاب در روش خود تجدیدنظر کنند، با این

که ارتش هم وجود دارد، فقط باید سپاه در روش خود تجدید نظر کند، با این که شهربانی و ژاندارمری هم وجود دارد، فقط باید کمیته در روش خود تجدید نظر کند و از میان همه وزارتخانه ها و ادارات تابعه، تنها وزارت اطلاعات باید در روش خود تجدید نظر کند. اینها نیست جز این که منافقین و لیبرالها و ضد انقلاب به صورت عام روی سپاه و کمیته، وزارت اطلاعات و دادستانیهای انقلاب حساسند لذا به محض این که نخست وزیر خدمت شما می رسد فوراً حرفهای آنها باید زده شود ولو این که به نخست وزیر مربوط نباشد. از این که با صراحت لهجه حرف می زنم عذرخواهی می کنم کمی در مورد مسئولین تنگ نظر و سختگیر که باید تعویض شوند فکر کنید. این هم مانند قضیه روان شناس است که مأمورین کمیته می بایست باشند ما یک نفر را بیرون کنیم شما پدر ما را در میآورید چه رسد به این همه افراد. حضرت آیت الله: من بار دیگر از شما دوستانه می خواهم که سعی کنید خود در مسائل مستقل باشید و هر چه را به شما می گویند قبول نکنید. چه رسد به این که بنویسید: مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می گوید: سند شماره ۵۶: "سعی وافر داشتیم که ضعفها را به آقا منتقل و ایجاد حساسیت نمایم. این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود- و در چند سطر بعد اضافه می کنند:- در راندن افراد خالص از ارگانها هم من و هم اخوی فعال بودیم و هر کدام به نوبه ی خود با تماسهایی که جداگانه یا مجتمعاً با آقا می گرفتیم دیدگاههای انحرافی خودمان را در لباس حق به جانبی خدمت آقا مطرح می ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است تلاش بی وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیتهایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند باحضرت آیت الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این ملاقاتها ذهنیت ایشان در جهت همان مسایل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می شد." حضرت آیت الله: آیا باز هم شک دارید که این گروه موجب شد تا قضایای شما به اینجا کشیده شود و متأسفانه شما همه چیز را از اینها قبول می کردید حتی این مسئله را که در نامه ۱۹/۱۰/۶۵ به امام آورده اید: سند شماره ۵۷: "در بعضی مدارس قم علی ما نقل طلبه ای را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهدا از مدارس اخراج کردند. آیا امام توسط خود من به شما پیغام ندادند که این مدرسه کجاست و این را چه کسی به شما گفته است؟ امام بارها نگفتند این فرد کیست که اخراج کرده اند؟ و شما به امام جواب ندادید. واقعاً کدام مدیری است که جرأت کند طلبه ای را به جرم تشییع جنازه شهدا از مدرسه بیرون کند؟ شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید خوب و انقلابی بود. اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید این گونه شد. شما قبلاً می گفتید منافقین خائن هستند، حال چیز دیگری می گوئید. شما قبل از شهادت شهید محمد منتظری می گفتید شریعتمداری باید اعدام شود، ولی بعد از مرگ شریعتمداری اعتراض داشتید که چرا نگذاشتید تشییع شود. از این قبیل مسائل بسیار دارم اما سرتان را درد نمی آورم. در همین نامه ۱۹/۱۰/۶۵ نوشته اید: سند شماره ۵۸: "امروز خانواده امید نجف آبادی آمده بودند که او (یعنی امید) به وسیله تلفن با گریه گفته است: به آقا بگویید به داد ما برسند، که تلفن را قطع کردند، این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین منظومه و اسفار و در زمان اختناق رساله و تحریر حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می کرد." جناب آقای منتظری: حتماً میدانید که امید نجف آبادی چه مفاسدی داشت و سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود. مگر فروش و چاپ رساله و تحریر و مبارزه موجب میشود که از کسی که محکوم به اعدام است دفاع کنیم. و اما دفاع شما از آقای امید نجف آبادی هم بدلیل ساده اندیشی شما به جهت القائات و فشارهای همه جانبه و حساب شده افراد بیت شماسست که توانسته اند از روح لطیف و حساس شما در جهت خواسته ها و اهداف خود استفاده نمایند و در شرایط مناسب به نام خانواده های زندانیان وحتى تحریک آنان به نامه و عریضه نگاری برای حضرتعالی ذهن شما را به مسئله فشار و سخت گیری در زندانها که اساساً یک مسئله پوچ و بی واقعیتی است مشغول نمایند و جالب است که مهدی هاشمی در نامه چهار صفحه ای خود به شما روی همین مسئله تکیه می نماید و می نویسد که ما به تصور این که حتی در زندان نیز حمایت شما موجب تسلی ما خواهد بود لذا ما به بستگان زندانیان القاء نمودیم که بستگان شما تحت شکنجه هستند تا شما را تحریک نمایند. اکنون به متن نوشته مهدی هاشمی به جنابعالی توجه فرمائید: سند شماره ۵۹: "همان تصورخامی که قبل از بازداشت بر ما سایه افکنده بود که حضرتعالی تا آخرین لحظه از این طیف حمایت خواهید فرمود، در ایام بازداشت و بازجویی نیز همواره تسلی دهنده بسیاری از متهمین بوده است و به همین دلیل در تلفن ها و ملاقات ها به بستگانشان القاء کرده اند که افراد تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته اند تا بلکه حضرتعالی و روح لطیف و حساس شما را در جهت حمایت از خود تحریک نمایند ولی مطمئن باشید واقعی برخلاف این است." جنابعالی از یک طرف در امور ریز و درشت مسایل دخالت می فرمودید و از طرف دیگر در نامه ای به دانشجویان خارج از کشور نوشتید: "من درکاری دخالت نمی کنم." و در نامه مورخه ۱۹/۱۰/۶۵ به حضرت امام نوشته اید: سند شماره ۶۰: "اجازه دهید مانند طلبه ای بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس خواندن و بحث باشم." جنابعالی خودتان می دانید که طرح این پیشنهاد فقط برای اعتراض به جریان دستگیری مهدی هاشمی و در حقیقت شروع فاصله از نظام بود. این جدایی با برنامه بوده است. طبیعی است که همه کس از برخورد شما انفصال را از نظام می فهمد. مهدی هاشمی در نامه خود به آقا هادی معترض است که چرا در مورد جدایی آقای منتظری تلاش کرده است. پس معلوم می شود تاز جدایی جنابعالی از نظام، تاز حساب شده ایست و موضع گیری های شما هم مؤید همین واقعیت است. جالب است که آقا هادی همین مطلب را پیش روی شما به آقای رفسنجانی گفته بود که آقا باید به



گونه ای حرکت کنند که کارهای بد نظام دامن ایشان را نگیرد. و همین مطلب را نیز دو سه مرتبه به خود من گفتم. و از آنجا که شما شدیداً تحت تأثیر این القائات بوده اید در جلسه شب های جمعه خود گفتید که من اصلاً از این نظام نیستم. (نقل از آقای موسوی خوئینی ها) حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم مقامی رهبری کنار گذاشته نشده است بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند. و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر شد و همانگونه که او در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید، آیت الله منتظری متأسفانه راه جدایی از واقعیات را در پیش گرفت و به سویی روانه شد که فرجام آن فاجعه بود. اکنون به گوشه ای از اعترافات مهدی هاشمی توجه کنید: سند شماره ۶۱: "شمرنده ام بگویم ما در آن روزها به خاطر توهم شیطانی که داشتیم سعی می کردیم در موضع گیریها حتی الامکان موضع فقیه عالیقدر چیزی برخلاف موضع حضرت امام باشد." حضرت آیت الله: یادتان هست من می گفتم اینها برای شما به دروغ نامه می نویسند و مطالب خود را به عنوان نامه های رسیده از مردم القاء می کنند، شما باور نمی فرمودید، و شاید اکنون نیز باور نفرمایید که اصحاب همان تفکر در کنار شمایند. وقتی آقای هادی هاشمی در سر داعیه جدایی شما از نظام و امام را داشت غیر از آنچه شدتصور نمی رفت. حال بار دیگر به نامه مهدی هاشمی چند لحظه قبل از اعدام توجه فرمایید: خطاب به آقای هادی می گوید: سند شماره ۲۱/۶۱: "شما متأسفانه با همان روحیه خودمحموری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می سنجیدی سبب بسیاری از فجایع شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی." حضرت آیت الله طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما بر نمی دارند چرا که آنها امام را قبول ندارند چه رسد به شما و به قول امام چون اعتقاد به ارتباط با منافقین و لیبرالها دارند هیچ پلی را بهتر از شما ندیدند. و این را بارها گفته اند. وقتی امام تأکید روی رسیدگی به مسایل مهدی هاشمی داشتند معلوم بود با هوش و ذکاوت سرشار خود مسایل را تحلیل می کردند متأسفانه شما که برادرش دامادتان بود و پدرش استادتان و به قول خودتان او را از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید هرگز او و طیف او را نشناختید. شما فرزند عزیز و بزرگوار خود را هم نشناختید او را دیوانه معرفی کردید در حالیکه حضرت امام مرحوم محمد منتظری، چریک واقعی جهان اسلام را فرزند اسلام و قرآن خواندند. خلاصه کلام این که آقای مهدی هاشمی چند بار در طول بازجویی هایش به این مسئله تکیه کرده است که ما از سالها قبل روی آیت الله منتظری کار می کردیم. از طرف دیگر آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسئولین با ما (یعنی طیفشان) این گونه برخورد می کنند ما باید به منافقین نزدیک شویم. مهدی هاشمی گفته است در ابتدا منافق معروف و بعد با طلبه تائب آقای ارمی با منافقین ارتباط برقرار کردیم چرا که آقا هادی منافقین را بر این رژیم ترجیح میداد. جنابعالی هم که اجازه داده بودید که منافقینی که تائب هستند رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد آقا هادی هم که تسهیلات لازم برای رفت و آمد لیبرالها مانند پیمان و نهضت مجاهدین خلق یعنی میثمی ها، نهضت آزادی و منافقین فراهم می کرد. مکانهای حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند شما هم با ساده اندیشی خود تمامی حرفهای این طیف را وحی منزل می دانستید. برای نشان دادن ضعف شما در شناخت افراد همین بس که با شجاعت در نامه به امام فرمودید او را از بچگی بزرگ کرده اید و تمام خصوصیات او را می شناسید که فردی متدین، مدیر، مدبر و با تقوی است. از طرف دیگر آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلافی کوتاهی نکرده اند. از طرفی دیگر آقا هادی معتقد بوده است که امام می میرد و از دست او خلاص می شوند و کارها حل می گردد. از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی با رادیوهای بیگانه و سیاستهای خارجی به این نتیجه می رسید که این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم مقام رهبری چهره ای خشن که زندهای بچه دار را می کشد به دنیا معرفی کند و بعد این را به دنیا برساند که آیت الله منتظری غیر از امام است. در قدم بعد آیت الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند و می بینید که مو به مو هم اجرا شد. ملت عزیز ایران می بیند که چگونه مستند و روشن، نقشه شوم این باند کثیف را روشن کردم و نشان دادم که قضیه آقای منتظری هرگز به خاطر چند انتقاد سطحی از اوضاع کشور که از رادیو، تلویزیون پخش می شد نبود، به خاطر بدگویی و ذهنیات ایشان نسبت به مسئولین نظام و یا تصفیه جناحی از نظام علیه جناحی دیگر نبوده است، بلکه نقشه ای بوده است حساب شده که با سیاستهای خارجی هم هماهنگی های لازم صورت گرفته بوده که به عقیده امام این نقشه با پل آقای منتظری تحقق یابد و بلافاصله ایشان را نابود کرده و کشتن ایشان را به دست حزب الله طرفدار امام جا بزنند. امام بارها فرموده اند که اطرافیان آقای منتظری به محض این که استفاده لازم را از ایشان کردند ایشان را نابود می کنند. این سخن امام که سالها قبل فرموده اند بعد از چند سال برای ما روشن شد. از آنجا که امام آقای منتظری را فردی ساده

لوح می دانند و از ایشان خواستند تنها به درس و بحث بپردازند و از کارهای سیاسی اجتناب کنند در مورد درس و بحث چیزی نمی نویسم آنچه من آوردم گوشه ایست از توطئه ای عمیق علیه نظام اسلام و مسلمین و میهن اسلامیان. توطئه ای بود بسیار حساب شده علیه شخص امام و مسئولین رده بالای نظام. توطئه ای علیه تمامی افرادی که با عشق امام زیستند و با عشق امام مبارزه کردند، که می خواستند بدست فقیهی وارسته که سالیان دراز در کنار امام بوده است انجام دهند. چرا که لیبرالها و منافقین از آنجا که پایگاه مردمی ندارند خود نمی توانند ابتدا وارد عمل شوند، پس راهی غیر از بیت ایشان پیدا نمی کردند. البته روشن است که بعد از این نامه عده ای نامه ای تنظیم کنند که هر چه اینجا آورده ام نادرست است اما خدا و مردمی که با تعقل و تفکر به مسائل می نگرند بهترین قضاوت کنندگانند، خداوندا تو می دانی که من عاشق آقای منتظری بودم. خداوندا تو می دانی که امام بیش از سه سال است همه گونه تلاش خود را نمود تا آیت الله منتظری که حاصل عمرش بود آگاه شود که چه نقشه شومی در کار است. خدایا خودت کمک فرما تا ایشان آگاه شود و به خیل دوستان امام ملحق گردد. سخنم را با تفکر جدید جنابعالی در نامه به آقای نیری که باز حکایت از همان خط منافقین خلق در بیت جنابعالی دارد به اتمام می رسانم، نوشته اید: سند شماره ۶۳: "مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ تفکر و برداشت است یک نحو منطق است، منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود." حضرت آیت الله منتظری، اولاً: چه شد که منافقین، پس از ده سال دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقتان را تصحیح کنند بر نظام اسلامی رجحان داشته باشند. ثانیاً: مجاهدین خلق با منطق، ائمه جمعه، شهدای محراب را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران با وفای امام را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، رئیس جمهور و نخست وزیر و بقیه را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، تعداد کثیری از عزیزان این نظام مانند شهید قدوسی، هاشمی نژاد و... را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، نمازهای جمعه را به آتش کشیدند؟ مجاهدین خلق با منطق، این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، شبیه به شکار حزب الله می رفتند و صدها نفر افراد معمولی کوچ و بازار را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، هواپیماهای این مردم را دزدیدند و به عراق فروختند؟ مجاهدین خلق با منطق، در ایران جاسوسی می کنند؟ مجاهدین خلق با منطق، با صدام همکاری کرده بچه های حزب الله را در جبهه های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق، می خواستند تا تهران بیابند؟ مجاهدین خلق با منطق، هواپیمای حامل شهید محلاتی و بقیه افراد از هیئت های قضایی و نظامی و مردم عادی را شناسایی کردند و به دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟ مجاهدین خلق با منطق...؟؟ تنها، مجاهدین خلق با منطق، خود افراد بیت شما را از خودشان کردند به صورتی که به تائبین آنان اجازه رفت و آمد در منزلتان را دادید. مجاهدین خلق با منطق، خود شما را به آنجا کشاندند که امام را کشته زنده بچه دار معرفی کردید. مجاهدین خلق با منطق، خود شما را به آنجا کشاندند که بچه های اطلاعات فرزندان امام زمان علیه السلام را از ساواکهای شاه بدتر دانستید. مجاهدین خلق با منطق، خود شما را به آنجا کشاندند که نامه هایی در دفاع از آنان نوشتید. این نامه به پایان رسید ما همچنان در اول وصف خیانتهای آشکار و پنهان اطرافیان جنابعالی مانده ایم. باور بفرمائید که همیشه با فکر و ذکر شما روز و شبم را می گذرانم آخر شما امید همه ما بودید بار دیگر از جنابعالی عاجزانه می خواهم که با یک حرکت انقلابی خود را از طیف سید مهدی هاشمی رها کرده و در دریای محبت بیکران دوستداران امام شاور سازید به امید آن روز. از خداوند متعال سلامتی و شادابی و پیروزی شما را بر عفریت ظلم و خیانت اطرافیان خواستارم و نکاتی را می آورم: ۱- در خاتمه نیز همچون مقدمه از تکرار مکررات در این نامه عذرخواهی می کنم. ۲- از این که بعضی از جملات تند است معذرت می خواهم چرا که ما صراحت لجه را از شما آموخته ایم. ۳- اگر تندی نامه متأثرتان ساخته است خود را جای امام بگذارید و آنوقت کمی فکر کنید که خدا را خوش می آید تا شما برای دلخوشی چند لیبرال و منافق پیرمردی زنده دل و الهی که همه عمرش را صرف اعلاء کلمه الله کرده است آدمکش و مخصوصاً زنان بچه دارکش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیراسلامی انسانی دل دشمنان قسم خورده اسلام و نظام و ایران را شاد کرده باشید. کمی فکر کنید که چگونه حضرت امام ماهها و سالها زیر شلاق اتهامات واهی شما و لیبرالها و منافقین تنهای تنها صبر کردند و برای مصلحت نظام و اسلام با قلبی شکسته خون دل خوردند. ۴- سه نامه از آقای مهدی هاشمی را که یکی به جنابعالی و دو نامه برای آقا هادی هاشمی است به جهت محتوای تکان دهنده اش در آخر آوردم. ۵- تذکر این موضوع را هم لازم می دانم که اصولاً این نامه بر مکاتبات جنابعالی و امام پایه ریزی شده است که در بین از وقایع تلخی سخن رفته است. حضرت آیت الله: اگر از منافقین و لیبرالها و طیف مهدی هاشمی جدا نشوید مطمئن باشید تمامی حزب اللهی ها در آخرت در مقابل پیامبر اکرم جلوی شما را خواهند گرفت. والسلام علی من اتبع الهدی احمد خمینی ۹/۲/۱۳۶۸ "نامه سید مهدی هاشمی به آقای سیدهادی هاشمی" "بسمه تعالی" خدمت برادرم سیدهادی هاشمی، امیدوارم از اعمال و رفتار خود نادم و پشیمان شده باشی در این روزها قصدداشتم یک نامه مفصل با ذکر شواهد و دلائل و تحلیل انگیزه هائیکه تشخیص می دادم در اعماق فکر شما ریشه دوانیده برایت بنویسم ولی تقدیر خدا با تدبیر من هماهنگ نبود اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگم نمانده است چند نکته را اجمالاً تذکر می دهم. برادر عزیز من با همه انتقاداتی که به شما دارم "زحمات شما را یک لحظه فراموش نمی کنم زحماتی که قبل و بعد از انقلاب در باره من

تحمل فرمودید ولی وظیفه خود می دانم در این آخرین لحظات زندگی توجه کنم چنانچه از انگیزه های قبلی و اندیشه ها و اوهام فکری سیاسی که به شدت در شما بود توبه نکنی و خود را از حریم رهبری آینده انقلاب دور نسازی" ماجرا تمام نخواهد شد. شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می سنجیدی مسبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سر دادی که خدا می داند چه گناه بزرگی مرتکب شده ای. امیدوارم که از گذشته ها توبه کرده باشی ولی در غیر این صورت بدان که اشتباهات و لغزشهای ما و دوستانمان که تا حدود زیادی به شما باز می گردد. تداوم خواهد یافت ولی در اشکال ظریف تر و نامرئی. البته مرا خواهی بخشید از این صراحت لهجه ولی مطمئناً بدون هیچ گونه فشار جسمی و روحی به نگارش این کلمات مبادرت ورزیدم و لحظه ای بیاندیش و از سرنوشت تلخ من عبرت بگیر. برادرم، از قول من به اخویها و خواهران سلام برسان و الطافی که در حق من داشتید در حق زن و فرزندانم دریغ مکن و در حقم دعا کن تا بلکه خدا مرا مشمول عفو خویش قرار دهد. نزد خدا توبه کن و گذشته های خویش را جبران نما. در خاتمه از قول من به آیت الله منتظری کسی که پس از امام امت روحی فداه عشق و آرمان همه وجودم محسوب می شود سلام گرم خالصانه ام را ابلاغ کن و از سوءاستفاده هائیکه من خواسته یا ناخواسته از حریم ایشان و بیت معظم له نمودم از ایشان عذرخواهی بکن. والسلام به امید دیدار در قیامت و در محضر عدل الهی. "نامه سید مهدی هاشمی به آیت الله منتظری" "بسمه تعالی" محضر مبارک قائم مقام رهبری حضرت آیت العظمی منتظری دامت ایامه. با سلام و درود. امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمانها و اهداف متعالیه موفق باشید و بی نهایت از گذشته های دور و نزدیک خود و ناخالصی هائیکه از قلم و قدم من درحوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت شرمنده از این که به جای الهام گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما در حیطه انتساب به حضرتعالی درگردابی از ظلمات و اوهام و تنگ نظریها غرق شده بودم متأسفم و از این بابت عاجزانه از محضران عذرخواهی کرده و پوزش می طلبم. در عین حال بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی های به هم تنیده جهل و تزویر که زیر پوشش های براق یک معادله انحرافی را در حساس ترین مواضع انقلاب بنیان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاش گری را تسلیم وادی سراب خط بازیها و آلودگیهای سیاسی نموده بود در پرتو قاطعیت و تدبیر حضرت امام روحی فداه و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشت لغزشها و خط های رو به رشد خطر خیزی که قداست ها و حرمت های قائم مقام رهبری را یدک می کشید واژگونه شد. با این حال از این رو که برخی ریشه های تنومند این خطر را مکمون در پناه شما دیده و مشاهده می کنم همان اوهام و اندیشه های لغزش باری که مرا بدام تسویلات شیطانی و افراطی و ناخالص افکند با قوت و استحکام و انسجام بیشتری در آقای اخوی... وجود داشته و دارد احساس مسئولیت می کنم، علیرغم کژیهای گذشته و بی لیاقتی کنونی خود به عنوان یک واجب شرعی النصیحه لائمہ المسلمین گوشه ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری ملجأ میلیونها انسانی است که در راه اعتلای کلمه الله از همه چیز خود گذشته اند تقدیم نمایم اگر احیاناً در بیان مطالب قلمم به گستاخی کشیده شود معذورم دارید چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته ایم بخصوص هنگامی که فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی، مصالح اسلام و انقلاب و آینده رهبری مطرح باشد. چنانچه حضرتعالی دفتر حوادث یک سال اخیر را به عقب ورق زده و مقطع زمانی شش ماهه اول سال ۶۵ را که به تحریک دوستان قدیم خودمان فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پی گیریهای حضرت امام مدظله العالی نسبت به تخلفات من مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه گریها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه بفرمائید خواهید دید چه لغزشهای بزرگی در حریم پاک قائم مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تأیید حضرتعالی دامن زده می شد که من ذیلاً به قسمتهایی از آن اشاره خواهم نمود. چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار می داد و آتش جناح بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه افکنی منتهی می شد مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن افشای جریان مک فارلین است که پس از بازداشت من و به انگیزه انتقام جویی از مسئولین اجرایی کشور انجام گرفت و اطلاعات بکلی سری انقلاب را در اختیار مشتئی افراد خام قرار داد که نتیجه ای جز کشتار بیرحمانه مردم بی گناه کشور در بمبارانهای هوایی نیمه دوم سال ۶۵ نداشت. چه کسی جز ایشان با همفکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه های خطی حساسیتهای حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت و با چشم پوشی از فداکاریها و ایثارگریهای رزمندگان سلحشورمان در جبهه ها تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارگان انقلابی به لغو ملاقاتهای فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت. چه کسی جز ایشان تحت تأثیر حساسیتهای و تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور پندارهای شیطانی بر ضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القانات تحریف شده ایشان خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود؟ بدنبال این کج اندیشیها که در اکثر موارد به

دیدگاه‌های حضرتعالی تثبیت می‌شد. تحلیل ایشان و ما و طیف مرتبط با بیت شما از مسایل رهبری، جنگ، اقتصاد، معادله حاکمیت و ... راه انحراف پیمود چه کسی مسئول مسامحه و سهل انگاری مصلحت آمیز در برابر امواج زهرآگین انتقادات و ناراضایی‌ها نیست که دستهای مرموز به انگیزه تفرقه افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام بسوی بیت و دفتر شما هدایت می‌کردند. و مگر همین امواج فزاینده ناراضاییها نبود که از طرق گوناگون و به لطائف الحیل توسط اخوی و دیگران بحضرتعالی منتقل می‌شد. و مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمائید. خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فرا خواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام ره آورد مجموعه حرکتی بود که ایشان با زمینه سازی ملاقات های خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل های افراطی و القائات حساب نشده و... طی چند ماه انجام داده است. البته انکار نمی‌توان کرد که علاوه بر زمینه های اولیه که در راستای تشخیص حضرتعالی وجود داشته عوامل دیگری نیز مؤثر بوده است که چه بسا اخوی نیز از آنها بی اطلاع بوده است ولی قدر مسلم این که اگر ایشان نمی‌خواست چنین امری تحقق نمی‌یافت. فراتر از این بگویم اگر شرح صدر بی حد و مرز شما وجود نمی‌داشت و در سیاست اغماض از لغزشها افراط نمی‌فرمودید و اصرار بر انتقادهای مداوم از نظام اجرایی کشور نمی‌داشتید و در برابر افراط ها و خطاهای اخوی و دیگران عکس العمل جدی و قاطع نشان می‌دادید موج سوءاستفاده و تندوریها و لغزشها و بدبینی ها مهار می‌گشت و در شرایطی که انقلاب اسلامی در حصار توطئه های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هر سو زبانه می‌کشد قلب نازنین امام امت روحی فداه بدرد نمی‌آمد و حوادث کنونی روند دیگری می‌یافت. حضرت آیت الله سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و بخصوص شهید محمد رضوان الله علیهم اجمعین که در بیان مطالب فوق انگیزه ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضای کاملاً آزاد و آگاه و بدون این که قصد تنقیص اخوی که سمت استادی بر من را دارد داشته باشم. از حضرتعالی استدعا می‌کنم بدون توجه به جرائم و تخلفات من که فصل جداگانه ایست و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد یک بار دیگر نامه را با دقت مطالعه و قضاوت فرمائید و چنانچه مصلحت دیدید امر بفرمائید تا مفصل جریانات را خدمت شما در نامه دیگری به رشته تحریر درآورم. ارجو من الله تعالی ان یوفقکم لمرضاته و سیدد خطاکم. "والسلام علیکم و رحمہ اللہ" "نامه سید مهدی هاشمی به سیدهادی هاشمی" "بسمه تعالی" خدمت ذی شرافت اخوی و استاد معظم حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید هادی هاشمی زیده عزه العالی. با تقدیم گرم ترین سلامهای برادرانه توفیق حضرتعالی را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و تحقق بخشیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی در سایه خط امام مدظله العالی خواستارم. باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرتعالی محروم گشته ام متأسفم ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الهی قرار گرفته بسیار خرسندم علت اصلی تصدیع وقت عزیزتان علاوه بر تجدید محبت و ارادت و سلام یاد آوردن مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خود یک وظیفه شرعی می‌دانم. قبل از ورود به مسئله اشعار میدارم که حضرتعالی در طول زندگی ام علاوه بر نقش سازنده و تربیتی اخوت نقش بارز یک معلم و استاد را داشته اید و من همه چیز خود را مبدون الطاف و عطوفتهای بی شائبه شما دانسته و می‌دانم ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه و دوستانه مصالح انقلاب اسلامی مطرح است و چنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار مشاهده فرمودید معذورم بدارید نکته اول این که من امروز با من دیروز که در بیستم مهرماه ۶۵ با شما خداحافظی کردم در یک مقیاس نمی‌گنجد من امروز دستخوش یک تحول و انقلاب روحی و اخلاقی گشته و بسیاری از افق‌ها که تا دیروز بر من پوشیده مانده بود امروز گشوده شده و در پرتو آن مسایل انقلاب و کشور و جهان را از روزنه ای مشاهده می‌کنم که تا دیروز از آن عاجز بودم. و به اصطلاح اهل فن دیروز من برای خویشتن خویش موضوعیت قابل بودم در حالیکه امروز خود را در برابر عظمت بیکران رهبری انقلاب و قائم مقام معظم له و معنویت متعالی انقلاب و ملت ایثارگر لاشی محض می‌بینم. من حلاوت و شیرینی ایکه این روزها و شبها در خلوتگاه خود با خود و خدای خود احساس می‌کنم با تمام عمرم برابری دارد و عظمتی که از بازگشت و توبه خویش از سیاست بازی و موازنه ی بندیه‌های خطی و حب و بغض های سیاسی گذشته احساس می‌کنم با هیچ مقیاسی قابل سنجش نیست. از این رو هیچ گونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده و با صراحت گذشته‌ها را محکوم می‌کنم. نکته دوم: به تصور من آن تخیلات واهی که تا دیروز دامن گیر ذهنیت من و شما نسبت به مسئولین کشور و انقلاب گشته بود و مولود تنگ نظریها فقدان شرح صدر و جو عمل زدگی بود یکسر محکوم کرده و اعلام می‌دارم چنین پندارهای ناشیانه نه با واقعیت امر تطابق داشته و نه با موقعیت جنگ و توطئه های بین المللی که علیه انقلاب عزیز در جریان است سازگار بوده است. علاوه بر این آن گونه تحلیل‌ها و تصورات غلط را با معنویتی که انتظار می‌رفت در مکتب فیاض انقلاب لمس کنیم مطابق نمی‌دانم چه آنکه به نظر من یکی از اهداف عالی انقلاب پرورش انسانهایی است که قابلیت‌ها را به فعلیت رسانده و با عظمت روح و تعالی نفس به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث و جریانات روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنانرا نسخ یا مسخ نماید. نکته سوم: من به عنوان کسی که این راه را پیموده و به آخر رسانده و به اندازه کافی تلخی‌ها و ناکامی‌های آن را چشیده و به دام لغزشها و انحرافات آن افتاده و اکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است به حضرتعالی عرض

می کنم آن فضائیکه ما در آن تنفس می کردیم و جوّیکه به ذهنیت های خود حاکم ساخته بودیم فضا و جو طبیعی و اسلامی و انقلابی نبود چه آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب و خط مقام رهبری انقلاب مدظله العالی هماهنگ و منطبق نبوده است زیرا به تصور این که در حال خدمت به انقلاب و کشور هستیم اسیر توهمات باطل و سخیف شده بودیم که از پی آمدها و عواقب و عمق آن غافل بودیم و هر کس به چنین جوّی محصور گردد قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد و اکنون من با جو تازه ای که در آن به سر می برم به ظلمت جو قبلی وقوف یافته ام. نکته چهارم: اخوی عزیز گذشته ها گذشته است ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت رحم الله عبداً عرف قدره موقعیت حساس خود را بهتر درک می فرمودید و اگر حالت بلا تکلیفی نهضتها و ما را که منشأ این همه گرفتاری شده زودتر مشخص می کردید و اگر سوء تفاهم هایی که با بعضی برادران مسئول پیش آمده بود زودتر فیصله می دادید و اگر جو دفتر را با شرح صدر و افتتاح سیاسی ساخته بودید و همه ا فشار و جریانات و جناحها خود را متعلق به دفتر می دانستند و اگر با صراحت کامل به من نصیحت می فرمودید که به جریانات دفتر و مدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم و اگر... و اگر... کار به اینجا نمی کشید اکنون که برای العین ثمره وضعیت سابق را مشاهده نمودید استدعا دارم گذشته ها را چراغ را آینده خود قرار دهید و انشاءالله قرار خواهید داد. نکته پنجم: همانطور که خودتان بارها اشاره می کردید که حضرت امام مدظله العالی یک چهارچوب واحدی را از روز اول نهضت تاکنون برای خودشان انتخاب کرده اند و کلیه مسائل انقلاب و کشور را با معیارهای ثابت و لایتغیر خویش سنجیده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند همه ماها که خود را مقلد و پیرو آن حضرت می دانستیم می بایست چنین شیوه ارزنده ای را پیشه خود می ساختیم نه اینکه بدنبال بروز هر حادثه ای یک تحلیل جدید پیدا کرده و با تحلیلهای متضاد روزانه خود را بر سر چند راهی سرگردان سازیم اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که به این نتیجه دست یابیم حداقل وظیفه ای بود که به خط رهبری انقلاب تعبد داشته و ثبات قدم و استقامت در موقف را از امام عزیز می آموختیم تا فعل و انفعالات و مسایل مستحدثه و جزر و مدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده و به راه غلط سوق داده شویم. برادر عزیزم هنگامی که حضرت امام و فقیه عالیقدر دام ظلّه العالی تأکید می کنند حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است طبعاً حفظ و حمایت از کسانی که با تأیید مقام رهبری مسئولین اجرایی نظام شناخته شده اند (بفرض این که اختلاف سلیقه نیز با آنان داشتیم) نیز واجب می شود و اگر ماها در یک چارچوب شناخته شده و مورد تأیید خط رهبری به طور ثابت قرار می داشتیم هرگز به انفعال و تذبذب در تحلیلهای و تصورات خود نمی گشتیم. اخوی عزیز: من نمی خواهم بار اشتباهات و غلط کارهای خود را بدوش شما بیاندارم نه هرگز زیرا اولاً حضرتعالی از بسیاری از تخلفات من بی اطلاع بودید و ثانیاً در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می کردید این من بودم که در اثر غرور و تعصب نفسانی به توصیه های شما گوش نمی دادم. ولی در بخش مسایل سیاسی کشور انصافاً من خود را تابع رأی و تشخیص حضرتعالی می دانستم و این وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمایی کنید. نکته ششم: اخوی عزیزم: تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم چه از قبل یا بعد از انقلاب یک سلسله واقعیت هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطانی وجود مرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم تا عبرتی برای دیگران چه بسا هنوز در جو گذشته ما زندگی می کنند باشد و در عین حال مقدمه ای برای ساختن شخصیت جدید و سالمی برای آینده گردد. در خاتمه از این که مصدع اوقات گرانبهائی شما گشتم پوزش طلبیده استدعا دارم سلام گرم را خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده و از ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمائید و ضمن دعا برای حل مشکلات مسلمین و برطرف شدن گرفتاریها و پیروزی رزمندگان ایثارگر در جبهه و دوام عمر امام امت و فقیه عالیقدر سلامی گرم به افراد خانواده ام. ام البشیر و بشیر و بشری و خانواده خودتان ابلاغ فرمائید و مادرمان را مخصوصاً مورد محبت قرار دهید. "والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین" پی نوشتها: ۱- این طلبه تواب آقای ارمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یا ده سال - تردید از من است - محکوم می گردد در لیست عفو حضرت آیت الله منتظری قرار می گیرد و او را آزاد می کنند ولی به او اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را نمی دهند تا معمم گردد. آقای منتظری اجازه می دهد تا معمم گردد. دادگاه او را می خواهد که چرا معمم شده است. بلافاصله آیت الله منتظری را از جریان امر مطلع می کنند آقا منتظری بوسیله شیخ ابوالقاسم اصفهانی که از اعضاء دفتر ایشان است با پرخاش به رئیس دادگاه پیغام می دهد که باید او را بلافاصله آزاد کنید من اجازه دادم او معمم گردد. ۲- سند اعتصاب در آخر اسناد آمده است. ۳- گویی بد آمدن قرار دادی شده است.